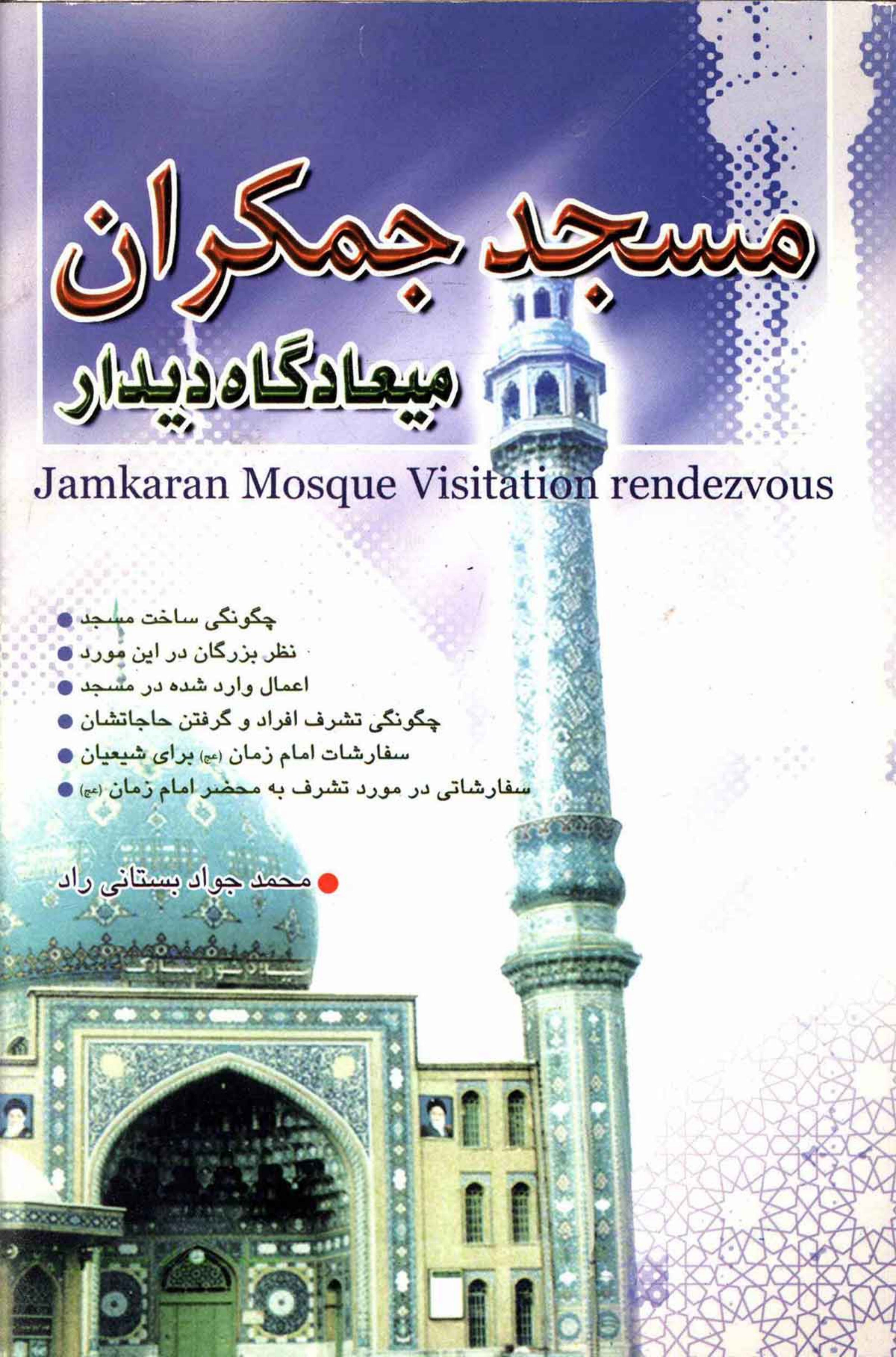


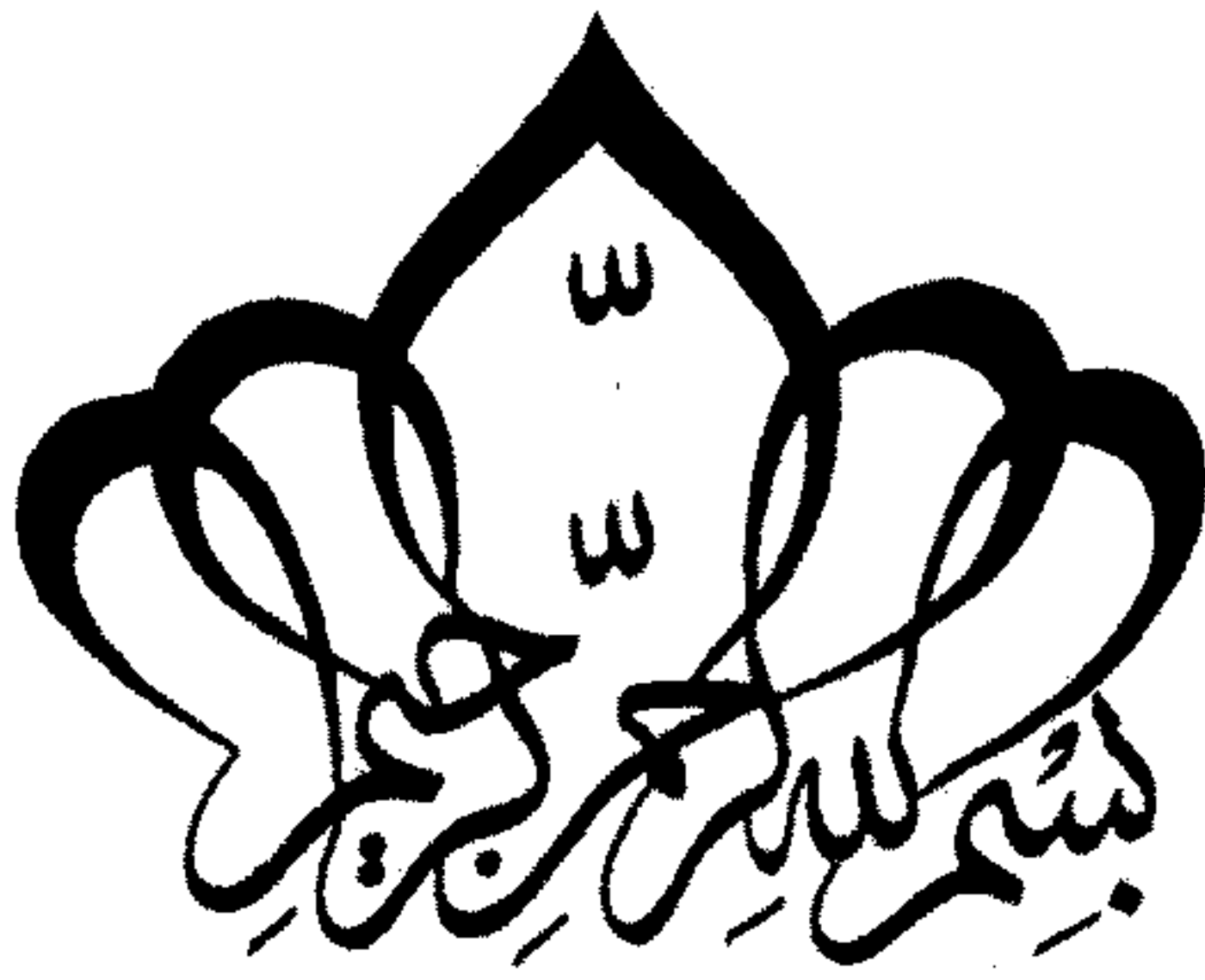
مسجد جمکران میعادگاه دیدار

Jamkaran Mosque Visitation rendezvous

- چگونگی ساخت مسجد
- نظر بزرگان در این مورد
- اعمال وارد شده در مسجد
- چگونگی تشریف افراد و گرفتن حاجاتشان
- سفارشات امام زمان (عج) برای شیعیان
- سفارشات در مورد تشریف به محضر امام زمان (عج)

● محمد جواد بستانی راد





بستانی‌راد، محمد جواد

مسجد جمکران میعادگاه دیدار / محمد جواد بستانی‌راد - تهران:

فرهنگ مشرق زمین - ۱۳۸۳.

۱۰۴ ص.

ISBN : 964-8241-40-6

۶۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. مسجد جمکران، قم. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -

-- معجزات. الف. عنوان.

۱۳۸۳

مسجد جمکران میعادگاه دیدار

تهیه و تنظیم: محمد جواد بستانی‌راد

ویراستار: مهدی صباغی

ناشر: فرهنگ مشرق زمین

چاپ و صحافی: دفتر تبلیغات

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰

بهاء: ۶۰۰ تومان

مرکز پخش:

قم: موسسه پخش کتاب محمد المهدی، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۶۴۸۹

ص. پ ۳۷۱۵۷۵۴۵۵۳

حق چاپ و نشر برای موسسه پخش کتاب محمد المهدی محفوظ است

مسجد جمکران میعادگاه دیدار

محمد جواد بستانی راد

۱۳۸۳

● با قدردانی از عزیزانی که در پدید آمدن این اثر نقش داشته‌اند:

○ ویراستار و نمونه‌خوان: مهدی صباغی

○ حروف‌نگار و صفحه‌آرا: داود عبادی فرد

○ طراح جلد: علی عباس‌نژاد

○ و با همیاری: محسن ماجراجو

با آرزوی موفقیت برای مهدی عزیزان

تقدیم به:

● امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
و روح پر فتوح ائمه اطهار علیهم السلام،

● ایثارگران و جان باختگان حماسه‌ی دفاع مقدس
به خصوص برادر شهید محمد بستانی راد،

● پدر و مادر مهربانم که برای به ثمر رساندنم
زحمات زیادی را متحمل شدند،

● و تکتک مردم باایمان و پاک دامن میهن اسلامی‌مان
که می‌خواهند پاک زندگی کنند.

فهرست مطالب

انتظار.....	۱۰
مقدمه.....	۱۱
فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن..... ۱۵	
چگونگی فرمان امام زمان (عج) در مورد ساخت مسجد جمکران.....	۱۵
نماز مسجد مقدّس جمکران.....	۱۷
نظر آیت‌الله حائری (ره).....	۲۱
نظر آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).....	۲۳
چگونگی فرمان امام زمان (عج) در مورد تجدید بناء مسجد جمکران ..	۲۵
نظر آیت‌الله بهاء‌الدینی (ره) درباره مسجد جمکران.....	۳۱
سخنان حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی.....	۳۲
یک قربانی به مسجد جمکران بفرستید.....	۳۳
سخنان حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی.....	۳۳
چند سؤال و پاسخ از آیت‌الله مکارم.....	۳۴
چند تذکر به زائران و دلباختگان حضرت ولی‌عصر (عج).....	۳۶
چگونگی نوشتن عریضه برای امام عصر (عج).....	۳۹

فهرست مطالب ۷۸۳

جریانی در مورد نوشتن عریضه به امام زمان (عج) ۴۱

استخاره امام زمان (عج) ۴۳

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۴۶

با حضرت بقیة الله صحبت می‌کردم ۴۶

اینها برای من به این جا نیامده‌اند ۴۸

مرا با طی الارض به مسجد جمکران آوردند ۵۱

الآن وسائل راحتی آنها را فراهم کردم ۵۲

شیعیان ما را به اندازه آب خوردن هم نمی‌خواهند ۵۴

یا ابالغوث ادرکنی ۵۵

چنین زنی در عالم پیدا نمی‌شود ۵۶

مثل یک خدمتگزار در معیت آقا ۵۷

از حضرت صاحب الزمان (عج) بگیرید ۵۸

چگونه به شما قرب پیدا کنم ۵۸

فصل سوم: شفا یافتگان امام زمان (عج) ۶۱

شفا یافتگان امام زمان (عج) ۶۱

شفای لال ۶۱

شفای دست‌های فلج شده ۶۲

- ۶۴ شفای پسر بچه‌ی سنی حنفی
- ۶۹ این چراغ را از دست من بگیر و بلند شو
- ۷۱ شفای پسر بچه فلج
- ۷۲ شما خوب شدید

فصل چهارم: چگونگی ساخته شدن بنای مسجد امام حسن (ع) ... ۷۵

- ۷۵ ساخته شدن مسجد امام حسن مجتبی (ع) به دستور امام زمان (عج) ...

فصل پنجم: سفارش بزرگان ۸۴

- ۸۴ سفارش‌های بزرگان
- سفارش شیخ رجبعلی خیاط جهت تشرّف به محضر حضرت
ولّی عصر (عج) ۸۴
- سفارش‌های حضرت آیت‌الله نمازی شاهرودی جهت تشرّف به محضر
امام عصر (عج) ۸۵
- ذکر توسّل حاج شیخ محمد تقی بافقی برای تشرّف به محضر
امام عصر (عج) ۸۶
- این‌گونه نمی‌توان خدمت حضرت مهدی (عج) رسید ۸۷
- با تندی اخلاق زیارت حضرت مهدی (عج) ممکن نیست ۸۸
- به خدا قسم آی مردم دعاهایتان اثر دارد! ۸۹

فصل ششم: متفرقات ۹۲

۹۲ سفارش دعایی مجرب از حضرت حجّت (ع)

۹۵ به شیعیان و دوستان ما بگویید که

۹۶ حضرت، خود پیغام دادند

۹۷ داستان یک تشرّف

۹۹ دعا برای فرج مانند نماز یومیّه واجب است

۹۹ حل مشکلات با نماز امام زمان (عج)

۱۰۰ سفارش حضرت آیت الله بهجت

۱۰۱ عشق و علاقه نسبت به حضرت

۱۰۲ عاشق سوخته

۱۰۳ یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

انتظار

از غم دوست در این می‌کده فریاد کشم
دادرس نیست که در هجر زُخْش داد کشم
داد و بیداد که در محفل ما، رندی نیست
که برش شکوه برم، داد ز بیداد کشم
شادی‌ام داد، غمم داد و جفا داد و وفا
با صفا منت آن را که به من داد کشم
عاشقم، عاشق روی تو، نه چیز دیگری
بار هجران و وصالت به دل شاد کشم
در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من
جور مجنون ببرم، تیشه‌ی فرهاد کشم
مردم از زندگی بی تو که با من هستی
طرفه ستری است که باید بر استاد کشم
سال‌ها می‌گذرد، حادثه‌ها می‌آید
انتظار فرج از نیمه خرداد کشم^(۱)

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش پروردگار یکتا را؛ آن نخستین بی آغاز و آن واپسین بی انجام، او که دیده‌ی بینندگان از دیدنش فرو ماند و اندیشه‌ی وصف کنندگان، ستودنش نتواند. پروردگارا! بر محمد و آل او که امانتداران وحی تو و برگزیده از میان مخلوقات تو و مخلص در میان بندگان تو هستند، درود فرست؛ آنها که پیشوایان رحمت و قافله سالار نیکی و کلید گنجینه‌های برکت‌اند. پروردگارا! یاد و انتظار مهدی موعود (عج) را فراموشمان مساز، ایمان و یقین عمیق به ظهور مولا را از خاطرمان محو مکن، دعا و درود به وجود مقدّسش را از یاد ما مبر، تا طول غیبت، ما را از تحقق قیامت ناامید نگردان و یقینی همانند یقین به قیام رسول اکرم (ص) به ما ارزانی کن. بر کسی پوشیده نیست که اماکنی وجود دارد که اختصاص به حضرت بقیة الله (عج) دارد و به مقام آن حضرت معروف شده است مانند؛ وادی السلام در نجف اشرف، مسجد سهله در شهر کوفه، سرداب مقدّس در شهر سامرا، مقامی معروف در شهر حله، مسجد مقدّس جمکران در شهر قم و اماکن دیگر. به نظر می‌رسد که در این مکان‌ها عده‌ای از عاشقان و دل‌باختگان، حضرتش را دیده و به فیض تشرف محبوب رسیده‌اند یا این‌که در این مکانها معجزه‌ای از

حضرتش رخ داده است و به همین جهت جزء اماکن شریف و مبارک به شمار آمده‌اند.

و این احتمال می‌رود که همه‌ی این مکان‌ها داخل در عنوان خانه‌هایی باشد که خداوند بزرگ درباره‌ی آنها امر فرموده است که: «باید مقام آنها والا و نام خدای تعالی در آنها یاد شود و مدح فرموده کسانی را که در بامدادان و شامگاهان در آن جا به تسبیح حق تعالی مشغول می‌شوند».^(۱)

اما از جمله‌ی این مکان‌ها «مسجد مقدّس جمکران» است که از مکان‌های بسیار مهم و معنوی در صحنه‌ی گیتی می‌باشد به طوری که صدها سال قبل از فرمان حضرت بقیةالله (عج) برای بنیان گذاری آن، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) از وقوع آن خبر داده و در بیان عظمت مسجد مقدّس جمکران اسراری را بیان کرده‌اند.^(۲) همچنین ایشان می‌فرمایند: در عصر ظهور، پرچم لشکریان حضرت مهدی (عج) بر فراز کوه خضر به اهتزاز در می‌آید.^(۳) از این فرمایش این نکته به چشم می‌خورد که بعد از کوفه^(۴) پایگاه قدرت آن حضرت در مسجد مقدّس جمکران است و همین امر، عظمت این مکان مقدّس را نشان می‌دهد.

این نکته نیز قابل ذکر است که امام زمان (عج) فرموده‌اند: «هر کس در این مکان نماز بخواند همچنان است که در داخل خانه‌ی خدا آن را خوانده است». از این گفتار نیز به اهمیت این مکان مقدّس پی می‌بریم و درمی‌یابیم که در مسجد مقدّس جمکران، اسراری ناشناخته نهفته است که امام زمان (عج) نماز خواندن در آن را همچون نماز خواندن در خانه‌ی خدا می‌دانند.

۱. نجم الثاقب، ص ۴۷۳. ۲. انوار المشعشعین، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. کوه خضر نبی (ع) در مجاورت کوه دو برادران در نزدیکی جمکران قرار دارد.

۴. امام صادق (ع): پایتخت حکومت حضرت مهدی (عج) شهر کوفه، محل حکومتش مسجد جامع کوفه و محل

تقسیم بیت‌المال مسجد سهله خواهد بود. (بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۵۹).

دیگر این که تشرّفات، توسّلات، مکاشفات و مشاهداتی که در این مکان مقدّس صورت گرفته و در کتب مختلف با سندهایی محکم و موثق ذکر شده خودگویای حقانیت این مکان مقدّس است.

و همین امر سبب شد که این جانب با جمع‌آوری مختصری از مطالب مربوط به مسجد مقدّس جمکران (در مورد تاریخچه‌ی مسجد، اعمال آن، تشرّفات، توسّلات، مکاشفات و دیگر مطالبی که ذکر آنها را خالی از لطف ندیدم) کتابچه‌ای مختصر در مورد مسجد مقدّس جمکران و عنایات امام زمان(عج) در این مکان به زائران را در اختیار خوانندگان قرار دهم تا بلکه توانسته باشم قدمی هر چند بسیار کوچک در جهت شناخت این مکان مقدّس به خوانندگان محترم، برداشته باشم و امیدوارم مورد قبول امام زمان(عج) و خوانندگان محترم، قرار گیرد.

بیا بیمار خسته گشته از درد

که درمانگاه برتر جمکران است

به داروخانه‌ی مهدی گذر کن

دوایش لطف داور جمکران است

فصل اول

تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن

چگونگی فرمان امام زمان (عج) در مورد ساخت مسجد جمکران

شیخ فاضل، حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر صدوق در تاریخ قم نقل کرده از کتاب «مونس الحزین فی معرفة الحق والیقین» از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی به این عبارت در باب بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام مهدی - علیه صلوات الله الرحمن - که سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن به قول امام (ع) این بوده است که شیخ حسن مثله جمکرانی که یکی از صلحاء است می‌گوید: شب سه‌شنبه، هفدهم ماه رمضان ۳۹۳ هجری قمری^(۱) در منزل خود در قریه‌ی جمکران خوابیده بودم. نیمی از شب گذشته بود که ناگاه گروهی از مردم به درب خانه‌ی من آمدند

۱. در نسخه‌ی فارسی تاریخ قم و در نسخه‌ی عربی آن که عالم جلیل، آقا محمد علی کرمانشاهی مختصر این قصه را از آن نقل کرده در حواشی رجال میرمصطفی در باب حسن، تاریخ وقوع ماجرا را رد سال ۳۷۳ هجری قمری نقل کرده‌اند. با این توجیه که وفات شیخ صدوق قبل از سال ۳۹۰ هجری قمری می‌باشد و این تفسیر هم در زمان حیات شیخ صدوق واقع شده است.

و مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز و مولای خود حضرت مهدی (عج) را اجابت کن که تو را می خواند.

حسن بن مثله می گوید: با شتاب برخاستم و سراغ لباس هایم رفتم تا آماده شوم، گفتم: بگذارید تا پیراهنم را بپوشم، صدا آمد: این پیراهن از آن تو نیست، آن را مپوش، آن را انداختم و پیراهن خودم را یافتم و پوشیدم، خواستم شلوارم را بپوشم صدا آمد: آن شلوار نیز از آن تو نیست، شلوار خود را بپوش! آن را انداختم و شلوار خودم را برداشتم و پوشیدم، به دنبال کلید خانه رفتم که درب را باز کنم، صدا آمد: نیازی به کلید نیست درب باز است. از خانه بیرون آمدم، جماعتی از بزرگان را دیدم، سلام کردم. جواب دادند و بر من مرحبا گفتند و مرا تا آن جایی که اکنون مسجد مقدس جمکران در آن بنا شده است بردند.

خوب نگاه کردم، دیدم محیطی نورانی است، تختی گذاشته اند و فرش نیکو بر آن پهن کرده اند و بالش ها و پشته های زیبا و فاخر بر آن نهاده اند، جوانی نیکو صورت که به سی ساله می نمود، روی آن تخت نشسته و بر پشته زیبایی تکیه داده بود، پیرمردی هم در برابر او نشسته و کتابی در دست گرفته برای او می خواند.

در پیرامون آن زمین باصفا، بیش از شصت نفر با لباس های سفید و سبز گرداگرد وجود نازنین او نماز می خواندند، آن پیرمرد، حضرت خضر (ع) بود و مرا امر به نشستن نمود و آن جوان امام زمان (عج) بود که رو به من کرد و مرا با اسم صدا زد و فرمود:

برو به حسن مسلم بگو: تو چندین سال است که این زمین را غاصبانه آباد می نمایی و زراعت می کنی، ما آن را خراب می کنیم، پنج سال است که در این زمین غاصبانه کشت می کنی. امسال می خواهی دوباره در آن کشت کنی، دیگر حق نداری چنین کنی، باید هر نفعی که از این زمین برده ای برگردانی، تا در این

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۱۷

مکان مسجدی بنا کنند.

به حسن مسلم بگو: این جا سرزمین شریفی است و خداوند، این سرزمین را از زمین‌های دیگر برگزیده و شرافت داده است. تو این زمین را تصرف کردی و به زمین‌های خودت افزودی، خداوند برای تنبیه تو و کیفر کارت، دو پسر جوانت را گرفت؛ ولی تو تنبیه نشدی، اگر باز به کارت ادامه دهی، کیفری سخت به تو خواهد رسید به طوری که خودت نفهمی.

گفتم: ای آقا و مولای من! برای رساندن این پیغام باید نشانه و علامتی داشته باشم؛ زیرا مردم بدون نشانه، پیغام مرا قبول نمی‌کنند.

امام (ع) فرمود: ما علامتی در این جا می‌گذاریم تا سخن تو را بپذیرند، تو برو و پیغام ما را برسان و نزد سید ابوالحسن می‌روی (در قم) و به او می‌گویی تا با تو بیاید و حسن مسلم را حاضر نماید و منافع چند ساله را از او بگیرد و به مصرف بنای مسجد برساند.

بقیه‌ی مخارج را از قریه‌ی «رهق» که در ناحیه‌ی «اردهال»^(۱) است و ملک ماست بیاورد و ساختمان مسجد را تمام کند، نصف قریه‌ی رهق را برای این مسجد وقف کردیم که هر ساله درآمد آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد نمایند.

نماز مسجد مقدس جمکران

به مردم بگو تا به این مکان رغبت نمایند و آن را عزیز دارند و در آن چهار رکعت نماز بخوانند دو رکعت اول به نیت نماز تحیت مسجد است که در هر رکعت یک بار سوره حمد و هفت بار سوره‌ی اخلاص خوانده می‌شود و ذکر

۱. یکی از مناطق کوهستانی و خوش آب و هوا که در غرب کاشان است.

رکوع و سجود را نیز هفت بار تکرار کند. (۱)

و دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام زمان (عج) بخوانند به این ترتیب که چون سوره‌ی حمد را شروع به خواندن نمایند و به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» برسند آن را صد بار تکرار کنند و بعد از آن بقیه سوره حمد را بخوانند، سپس سوره‌ی اخلاص را فقط یک بار بخوانند و آن‌گاه ذکر رکوع و سجود را هفت بار تکرار نمایند، رکعت دوم را نیز به همین طریق بخوانند؛ چون نماز را تمام کنند یک بار تهلیل (لا اله الا الله) بگویند و سپس تسبیحات حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) را گفته سر به سجده گذارند و صد بار صلوات بر پیامبر و آل پیامبر بفرستند.

جناب حسن بن مثله (ره) می‌گوید: سپس امام زمان (عج) فرمودند:

فَمَنْ صَلَّى فِيهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ. (۲)

هر کس این نماز را بخواند مانند آن است که در کعبه نماز خوانده است.

چون این سخن را شنیدم، با خود گفتم: گویا این همان محلی است که شما می‌فرمایید و اشاره نمودم به جوانی که به پشتی تکیه داده بود.

پس من برگشتم، وقتی که به راه افتادم دوباره مرا صدا زدند و فرمودند:

بُزِي فِي الْوَادِي جَعْفَرُ كَاشَانِي چوپان است، واجب است از او بخری پول آن

را اهل قریه به تو خواهند داد، اگر ندادند از مال خودت آن بز را بخر و فردا

شب (شب چهارشنبه) به این مکان (مسجد) بیاور و آن را ذبح کن.

۱. گفتمی است که نماز تحیت مسجد فقط در مکان مسجد و در مقام امام زمان (ع) وارد شده و خواندن آن در

غیر آن مکان مانند حیاط مسجد وارد نشده است.

۲. به خانه‌ی خدا وسط مسجد الحرام «بیت العتیق» می‌گویند.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۱۹

و روز هجدهم ماه مبارک رمضان (چهارشنبه) گوشت آن را بین بیماران انفاق می‌کنی، هر مریض و بیماری که از گوشت آن بخورد حق تعالی شفایش می‌دهد.

نشانی آن بز این است که ابلق بوده و دارای موهای فراوان است و بر او هفت علامت می‌باشد که سه تای آن یک طرف آن نمایان است و چهار تای آن طرف دیگر.

پس من رفتم باز مرا صدا زدند و فرمودند:

ما تا هفت روز یا هفتاد روز در این مکان (مسجد) توقف داریم، اگر هفت شب باشد آن شب لیلة القدر (شب ۲۳ ماه مبارک رمضان) و اگر هفتاد شب باشد مطابق با ۲۵ ذی‌العقده^(۱) می‌شود و هر دو روز، روز مبارکی است.^(۲)

حسن بن مثله می‌گوید: به منزل برگشتم، تمام شب را در اندیشه بودم، تا صبح طلوع کرد و نماز صبح را ادا کرده به سوی منزل علی بن منذر رفتم و احوال دیشب را به او گفتم، با هم به سوی مکانی که دیشب رفته حرکت کردیم به خدا قسم در آنجا میخ‌ها و زنجیرهایی که حدود بنای مسجد را نشان می‌داد مشاهده کردیم و آنها همان نشان و علامتی بود که امام زمان (عج) فرموده بودند.

سپس با هم به طرف منزل سید ابوالحسن در قم حرکت کردیم، وقتی به منزل او رسیدیم، خادمانش را دیدیم که در انتظار ما بودند. سؤال کردند: تو اهل جمکرانی؟

۱. این روز را روز «تحو الارض» می‌گویند؛ یعنی روزی که «کره زمین» شروع به خارج شدن از زیر آب‌های دریاها و اقیانوس‌ها نمود و این کار از زیر مکان خانه خدا شروع شد.

۲. نجم الثاقبه ص ۴۸۳.

گفتم: بلی، گفتند: سید از سحرگاه در انتظار شماست.
 پس به داخل منزل رفتیم و سلام و ادب کردیم، جوابی نیکو داد و ما را اعزاز و احترام کرده و بنشانید، آن‌گاه قبل از این‌که من چیزی بگویم به من فرمود: ای حسن بن مثله! شب گذشته خوابیده بودم، در خواب دیدم شخصی می‌گوید: (بامداد مردی به نام حسن مثله از جمکران پیش تو می‌آید، آنچه به تو می‌گوید او را تصدیق کن و بر گفتار او اعتماد نما؛ زیرا سخن او، سخن ماست و باید قول او را رد نکنی) پس از خواب، بیدار شده و تا حالا منتظر تو بودم. حسن بن مثله می‌گوید: من هم تمام احوال شب گذشته را با شرح و تفصیل برای سید ابوالحسن بیان کردم، سید بلافاصله دستور داد تا اسب‌ها را زین کردند و بیاوردند و سوار شدیم، وقتی نزدیک قریه جمکران رسیدیم، جعفر چوپان گله‌اش را در کنار جاده می‌چرانید، من میان گله رفتم، بزی که از عقب گوسفندان می‌آمد به طرف من دوید، آن بز را گرفتم و نزد جعفر چوپان آوردم تا بهای آن را بدهم.
 جعفر چوپان سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است مگر امروز که می‌بینم و هر چند که می‌خواهم آن را بگیرم ممکن نمی‌شود و اکنون به نزد شما آمد.

پس بز را همچنان که امام زمان (عج) گفته بودند در آن جایگاه آوردیم و ذبح نمودیم و گوشت آن را بین بیماران تقسیم کردیم و همه شفا یافتند.
 جناب سید ابوالحسن، حسن مسلم را احضار کرد و منافع چند ساله‌ی زمین را از او گرفت و امر کرد تا جوه در آمد قریه‌ی رهق را نیز آوردند و مسجد را بنا کردند و با چوپ پوشانیدند.

سید ابوالحسن الرضا، زنجیرها و میخ‌ها را به قم برد و در منزل خود از آنها نگهداری می‌کرد و هر کس از بیماری سختی رنج می‌برد خود را به آنها می‌مالید و خداوند متعال به او شفای عاجل می‌داد.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۲۱

ابوالحسن محمد بن حیدر گوید: پس از رحلت سید ابوالحسن الرضا که در محله‌ی موسویان در شهر قم مدفون است^(۱) فرزندش بیمار شد و وی به سر صندوقی که زنجیرها و میخ‌ها در آن نگهداری می‌شد رفت تا به وسیله‌ی آنها شفا یابد، هنگامی که در صندوق را باز کرد اثری از زنجیرها و میخ‌ها نیافت و هر چه مردم جست‌وجو کردند فایده‌ای نداشت.^(۲)

نظر آیت‌الله حائری (ره)

مسجد جمکران یکی از آیات باهره عنایت آن حضرت است و توضیح این مطلب را در ضمن چند جهت که بعضی از آن غافلند بیان می‌کنیم:

۱. داستان مربوط به بنای مسجد که در بیداری بوده و از کتاب تاریخ قم که از صدوق علیه‌الرحمه نقل شده است معتبر است.

مرحوم آقای بروجردی که عالم دقیق و مُلّایی بود، می‌فرمود: این داستان در زمان صدوق علیه‌الرحمه واقع شده است، نقل او دلالت بر کمال صحت مطلب دارد.

۲. داستان، مشتمل بر جریانی است که مربوط به یک نفر نیست، برای این‌که صبح که مردم بیدار می‌شوند، می‌بینند با زنجیر علامت گذاشته شده است که مردم باور کنند و این زنجیر مدتی در منزل سید محترمی به نام سید ابوالحسن الرضا بوده و مردم با آن شفا می‌گرفتند و بعداً بدون هیچ جهت طبیعی، مفقود می‌شود.

۳. جای دور از شهر و در وسط بیابان جایی نیست که مورد جعل یک مرد

۱. خ آذر.

۲. نجم الثاقب مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری (ره)، ص ۳۸۳ با زبانی ساده‌تر.

جمکرانی بشود آن هم دست تنها و در یک شب ماه رمضان.

۴. نوعاً مردم عادی به واسطه‌ی خواب، یک امامزاده را معین می‌کنند و مسجد از تصوّر مردم عادی دور است.

۵. اگر پیداش این مسجد روی احساسات مذهبی و علاقه مفرط مردم به حضرت صاحب الامر(ع) بود باید همه‌اش توّسل به آن بزرگوار باشد و در همین زمان هم مردم بیشتر زیارت حضرتش را در آن مسجد قرائت می‌کنند و متوّسل به آن بزرگوار می‌شوند؛ در صورتی که در این دستور معنوی اصلاً اسمی از حضرتش نیست، حتی تا به حال بیشتر معروف به مسجد جمکران است نه مسجد صاحب الزمان.

۶. آن‌که متن دستور، موافق با ادله‌ی دیگر است، برای این‌که هم نماز تحیّت مسجد وارد شده است و هم نماز صد بار «ایاک نعبد و ایاک نستعین».

۷. این دو داستان مشهود خودم بود و داستان‌های دیگری نیز هست که فعلاً تمام خصوصیات آن را در نظر ندارم بعداً ان‌شاءالله تحقیق نموده و در این دفتر باذن‌الله تعالی ذکر می‌کنم.

۸. در آن موقع که زمین این قدر بی‌ارزش بوده است فقط یک مساحت کوچکی را مورد این دستور قرار داده‌اند که ظاهراً حدود سه چشمه از مسجد فعلی است (ظاهراً آن چشمه‌ای که در آن محراب هست و در طرفین می‌باشند)؛ ولی در زمان ما خیلی بزرگ شده است.

این عبارات نگارنده که خالی از وسوسه نبوده و من (نگارنده) نیز خیلی به نقلیات مردمان خوش‌بین نیستم به صحت این مسجد مبارک قطع دارم والحمدلله علی ذلک و علی غیره من النعم التي لا تحصى.^(۱)

نظر آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

مسجد جمکران از اوایل غیبت صغرای حضرت بقیة‌الله روحی له الفداء است.

و در نوشتجات قدیمه سه اسم دارد:

۱. مسجد جمکران.

۲. مسجد حسن بن مثله.

۳. مسجد صاحب الزمان.

و هر کدام از این سه اسم به مناسبتی گفته شده.

مسجد جمکران می‌گویند؛ چون متصل به قریه‌ی جمکران یکی از قراء شهر مذهبی قم است.

مسجد شیخ حسن بن مثله می‌گویند؛ نظر به این‌که در زمان او و به همت او این مسجد ساخته شده است.

مسجد صاحب الزمان می‌گویند! نظر به این‌که وجود مبارک امام زمان در آن‌جا مکرر دیده شده.

و این مسجد شریف مورد احترام کافه شیعه بوده است از غیبت صغراء (از شب سه‌شنبه ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ که امام زمان (عج) دستور تأسیس آن را به شیخ حسن بن مثله داده) تا به امروز که حدود یک هزار و بیست و دو سال می‌شود و همین‌طور که شیخ بزرگوار محدث عالی‌مقدار مرحوم آیت‌الله صدوق (رحمة‌الله علیه) کتابی به نام «مونس الحزین» دارند که حقیر آن نسخه را ندیده‌ام، ولی مرحوم آقای حاج میرزا حسین نوری استاد استاد حقیر از آن کتاب نقل می‌فرماید و در آن کتاب مفصلاً قضیه مسجد جمکران و تاریخ حدوث آن را نقل نموده و بالجمله این مسجد مقدّس مورد

احترام علماء اعلام و محدثین کرام شیعه بوده و کرامات متعددی از مسجد جمکران دیده شده است.

و نیز چند مرتبه تعمیر و بنا شده است، بناء اول در زمان حسن بن مثله بوده، بناء دوم او در زمان شیخ صدوق، سپس در زمان صفویه هم چند مرتبه تعمیراتی صورت گرفته و در زمان ریاست مرحوم آیت الله حائری مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ محمد تقی یزدی بافقی هم تعمیراتی کرده‌اند و بعد از او آقای حاج آقا محمد، معروف به آقازاده که از تجار محترم قم هستند و هنوز در قید حیاتند، ایشان نیز تعمیراتی انجام داده‌اند.

در این مسجد شریف مکرر کراماتی پیدا شده است که مرحوم شیخ محمد علی کجویی معروف به قمی در کتاب تاریخ قم در جلد اول و دوم به کراماتی که در آنجا اتفاق افتاده و اشخاصی که شرفیاب حضور مبارک حضرت ولی عصر (ع) شده‌اند اشاره کرده.

خلاصه جای تردیدی نیست که مورد اهمیت و مورد احترام شیعه بوده است و نمازی هم در آن جا نقل شده است، البته بهتر این است که آن نماز را به قصد رجاء به جا بیاورند و این مسجد موقوفاتی هم داشته، اراضی متعددی در اطراف داشته و در خود شهر مقدس قم رقباتی وقف این مسجد داشته که اکثر اینها از حال وقفیت بیرون رفته و ملک شده است و راجع به این مسجد کتابچه‌های مختصری نوشته شده، ولی آنچه که باید و شاید در خصوصیات او نقل نشده. (۱)

چگونگی فرمان امام زمان (عج) در مورد تجدید بناء مسجد جمکران

در کتاب «شیفتگان حضرت مهدی (عج)» جلد سوم به قلم نویسنده‌ی توانا احمد قاضی زاهدی در مورد تجدید بناء مسجد مقدّس جمکران به امر مبارک صاحب الامر و الزّمان ارواحنا فداه چنین می‌خوانیم:

شب چهارشنبه ۷۴/۱۲/۹ مطابق با نهم ماه شوال المکرم ۱۴۱۵ در دفتر مخصوص هیأت امناء مسجد جمکران در جلسه خصوصی که با یکی از عزیزانی که مورد تأیید و عنایت آقا امام زمان ارواحنا فداه بود و راضی به بردن نامشان نیستند و در این مورد خیلی تأکید فرموده‌اند، داشتم مطالب بسیار ارزنده و قابل توجهی را در مورد بازسازی و تجدید بناء مسجد مقدّس جمکران می‌شنیدم که ثابت می‌کند این مکان شریف همان گونه که از اوّل مورد نظر والای یوسف زهرا بوده و به امر مقدّس آن حضرت ساخته شده الآن هم زیر نظر مبارک بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه است و به امر خود آن بزرگوار تغییر شکل داده و بزرگ گردیده.

و اینک اصل داستان را که از زبان این انسان وارسته و عاشق واقعی امام عصر سلام الله علیه شنیده و نگاشته‌ام می‌خوانید:

سال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ بود که شب نیمه شعبان با یکی از رفقا به مسجد جمکران آمدم، تصمیم گرفتیم شب را تا صبح بیتوته کنیم، خادم مسجد سیدی بود به نام آقای لسانی که در اتاقی جنب مسجد، داخل ایوان زندگی می‌کرد.

جمعیت کم بود، چند ساعت که گذشت سید خادم آمد و اعلان کرد که همه باید بروند؛ چون درب مسجد را می‌خواهم ببندم، همه رفتند و ما دو نفر ماندیم، آمد و گفت: شما چرا نمی‌روید؟!

من گفتم: امشب این جا می‌مانیم.

گفت: درب مسجد را می‌بندم و قفل می‌کنم.

گفتم: باشد.

گفت نصف شب نیایید مزاحم من شوید و مرا بیدار کنید.

گفتم: باشد.

اورفت و ما دو نفر مشغول نماز شدیم، هوا کاملاً سرد بود و فضای مسجد هم سرد بود، بعد از نصف شب، رفیق من هم خسته شد و گفت: من دیگر طاقت ندارم.

گفتم: برو استراحت کن.

گفت: کجا؟

گفتم: داخل اطاق خادم، آهسته برو و آنجا چون گرم است استراحت کن، صبح او را راضی می‌کنیم. رفت و آرام در اطاق خادم خود را جا داد و خوابید. من تنها مشغول مناجات و عبادت و توسل شدم به نحوی که سرما را حس نمی‌کردم و غرق در توجه به ساحت مقدس امام زمان ارواحنا فداه بودم. ساعت سه بعد از نصف شب بود که صدایی داخل ایوان شنیدم، رفتم ببینم که خادم است یا رفیقم یا کس دیگر، آمدم بیرون مسجد داخل ایوان سه سید بزرگوار را دیدم بسیار نورانی، آمدند وارد مسجد شدند.

سبک قدیم مسجد را هر کس دیده متوجه است که دارای سه محراب بود، هر سه نفر آمدند هر کدام داخل یکی از این محراب‌ها مشغول نماز شدند. من پشت سر آقایان بودم و دنبال آقای که در محراب وسط ایستاده بودند قرار داشتم؛ متوجه شدم که فضای مسجد تغییر کرده، اولاً آن قدر نورانی است که حد ندارد و به علاوه بوی عطری فضای مسجد را گرفته، ثالثاً سرما نیست. بعد از این که حدود یک ساعت به نماز ایستادند و نمازشان تمام شد آقای که در محراب وسط بود، طرف من آمدند و با تبسم، دست خود را روی شانه من

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۲۷

نهادند و فرمودند: حال شما خوب است؟

گفتم: الحمدلله.

فرمودند: ان شاء الله موفق باشید، بعد فرمودند: زود اقدام کن تا مسجد از این صورت خرابی درآید و شبستانی بساز و آبرومندش کن.

در قلبم گذشت که این کار از من ساخته نیست من که سرمایه‌ای ندارم و قدرت این کار از من نمی‌آید، نیت مرا خواندند و فرمودند: شما اقدام کن، عنایات ما شامل حال شما هست، خود ما کمک می‌کنیم.

متوجه شدم که نیت مرا خواندند و جواب سؤال قلبی مرا دادند. باز در خاطرم گذشت که آخر از چه راهی باید وارد شوم و چگونه اقدام نمایم؟!

فرمودند: برو نزد آقای احمدی و از این طریق راه باز می‌شود و عنایات ما هم هست. (من آقای احمدی را نمی‌شناختم) سپس کارت سبزی را که یک طرف آن اسماء الله نوشته و طرف دیگرش نقشه‌ای بود به من دادند.

(من آن وقت نفهمیدم آن نقشه چیست؟ ولی بعد متوجه شدم نقشه مسجد بود که بعداً مهندسین آوردند).

از مسجد بیرون رفتند، من هم پشت سرشان رفتم، دیگر کسی را ندیدم و صحنه عوض شد.

حال عجیبی داشتم.

طولی نکشید که خادم مسجد و رفیق من هم بیدار شدند، وقتی رفیق من آمد و وارد مسجد شد، گفت: عجب بوی خوشی فضای مسجد را گرفته! گفتم: آری و آن وقت چیزی نگفتم. صبح شد و نماز صبح را خواندم به فکر بودم که آقای احمدی کیست؟!

وقتی می‌خواستم از درب مسجد بیرون بروم دوستی داشتم به نام آقای نقیبی

که مدت ده سال بود او را ندیده بودم؛ دیدم که پتویی روی سرش انداخته بود، من او را نشناختم؛ ولی او مرا شناخت و سلام کرد و مرا بغل گرفت و بوسید و گفت: فلانی من الآن به فکر شما بودم.

گفتم: چطور؟ گفت: داشتم وضو می‌گرفتم به فکرم افتاد که شما را پیدا کنم و وضع مسجد را برای شما بگویم و این که اقدامی کنید تا وضع مسجد از این حال تغییر کند.

بی‌اختیار بر زبانم آمد و گفتم: امشب همین را به من گفتند که این جا باید آباد شود؛ لکن گفته‌اند باید آقای احمدی را ببینم و من او را نمی‌شناسم.

گفت: آقای احمدی؟

گفتم: بلی.

گفت: رئیس اداره ماست (نام اداره را یاد ندارم؛ ولی آن اداره نزدیک اداره اوقاف بود).

گفت: آدم بسیار خوبی است و عاشق و شیفته‌ی امام زمان ارواحنا فداه می‌باشد.

آدرس داد که بیا اداره، طبقه‌ی هشتم. فردا رفتم، همین که رسیدم به آقای نقیبی برخورد کردم گفت: خیلی وقت است منتظر شما ایم، من به آقای احمدی گفتم و ایشان منتظر دیدن شماست، رفتیم طبقه‌ی هشتم از پشت میز به استقبال من آمد و مرا در بغل گرفت و گفت: راستی آقا امام زمان (ع) نام مرا برده و شما در خواب نام مرا شنیدی؟ (از این جا به صورت خواب درآمد)

گفتم: حضرت فرمودند که به شما مراجعه کنم. دست برد و به آقای نصیر عصار فرزند مرحوم آیت‌الله عصار رئیس سازمان اوقاف ایران تلفن زد و گفت:

حاج آقای که گفتم خواب دیده آمده. گفت: با یک نفر او را پیش من بفرستید. شخصی با من آمد و با هم رفتیم تا به اداره اوقاف رسیدیم، وارد اطاق آقای عصار شدیم، ایشان هم منتظر ورود من بود و با آغوش باز مرا در بغل گرفت و پرسید: خواب چگونه بوده؟ اصل جریان را گفتم، خیلی منقلب شد.

گفت: شما افرادی را که به آنها اطمینان دارید معرفی کنید و اینها هیئت اُمناء باشند، ما حکم می‌دهیم به آنها و اقدام کنید به ساختن ساختمان و از هیچ‌گونه کمکی دریغ نداریم، شماره تلفن داد که دیگر نمی‌خواهد این‌جا بیاید هر کجا لازم بود با این شماره با من تماس بگیرید.

اسامی را دادیم و بعد از سه روز ابلاغ‌ها رسید. پنجشنبه آمدیم مسجد والحمدلله مشغول شدیم و تا الآن به خیر و خوبی کارها انجام گرفته.

رئیس اوقاف قم آن زمان می‌خواست زرنگی کرده باشد، در حالی که ما بی‌توجه بودیم، قرار شد روز ولادت باسعادت پیغمبر خاتم حضرت محمد بن عبدالله (ص)؛ یعنی روز هفدهم ربیع الاول کلنگ مسجد را به زمین بزنیم، حدود صد و پنجاه نفر از تهران آمده بودند و عده‌ی زیادی از طلبه‌ها از قم حاضر بودند، در همین حال متوجه شدیم که رئیس اوقاف آمده و ماشین‌هایی پشت سر هم افراد ناشناس آمدند. معلوم شد فرماندار و دیگر افراد و حتی از طرف سازمان امنیت، افرادی به وسیله رئیس اوقاف دعوت شده بودند، همه آمدند و خواستند کلنگ مسجد به وسیله آنها زده شود.

آمدم بیرون، ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه صبح بود که رئیس اوقاف تمام افراد را به صورت دایره‌وار جمع کرده بود و دستگاه فیلمبرداری هم آماده بود، شخصی که باید کلنگ مسجد را می‌زد بغل فرماندار رفت و او هم جا باز کرد و کنار

خودش جا داد، با تشریفات کنگ را داخل سینی آوردند و مقابل فرماندار کنگ را به دست او دادند.

همین که کنگ را به دست گرفت، دستش لرزید و بی اختیار کنگ را به آقای بغل دست خود داد و گفت: شما سزاوارید کنگ را به زمین بزنید و همان طور شد که می خواستیم - و راستی این کمک دیگر حضرت بود - آن شخص هم کنگ را گرفت و خطبه ای بلیغ خواند و گفت: به یاد اعلی حضرت قدر قدرت ولی عصر والزمان حجة بن الحسن المهدی ارواحنا فداء - و صدای صلوات در فضا طنین انداز شد - و کنگ به زمین زده شد.

(قابل توجه است، این در سالی بود که برای اولین بار از طرف دولت، روز ولادت پیغمبر(ص) تعطیل رسمی اعلان شد).

سه ماه بعد تصمیم گرفتیم یک چاه عمیق بزنیم یکی از رفقا رفت و فردی را آورد، قرار شد هفتصد تومان بگیرد و چاه عمیق بزند و تمام کارها به عهده ی خودش باشد، دستگاه آوردند و گفتند: این جا باید چاه زده شود، قرار شد شب مشغول حفر چاه شوند.

شب جمعه بود، من داخل مسجد مشغول نماز بودم، بعد از نماز بود که کسی به شانه ی من دست زد و گفت: بیا بیرون، آمدم بیرون آقای ایستاده بود، بعد از سلام گفت: آقا فرمودند: این جا که می خواهند چاه بزنند به مشکل برخورد می کنند و سنگ بزرگی است که مانع کار آنهاست. چاه را آن جا بزنند و اشاره کرد به جایی که الآن چاه عمیق زده شده، من چند سنگ نهادم و فردا که آمدند برای حفر چاه گفتم: چاه را آن جا بزنید.

گفتند: دستگاه ما این جا را مساعد دانست و باید این جا بزنیم.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۳۱

گفتم: نه هر کجا من می‌گویم.

گفتند: پس شما متعهد می‌شوید که اگر آب نبود و به مشکلات برخوردار کردیم ضامن باشید؟

گفتم: آری! دستگاه را آوردند و به حفر چاه مشغول شدند و دیدند خیلی راحت کار پیش می‌رود، تعجب کردند و بعد از نتیجه مثبتی که دیدند رفتند به سراغ مهندس خود که زرتشتی بود گزارش دادند. او نزد من آمد و گفت: شما روی چه حسابی گفتید باید این‌جا چاه زده شود؟!

گفتم: مسجد صاحب دارد، صاحب مسجد این‌جا را تعیین کردند. متعجب و منقلب شد به نحوی که دویست تومان که قبل گرفته بود و بنا شده بود بقیه‌اش که پانصد تومان است بعد بگیرد پس داد و رفت داخل مسجد و نماز خواند.

الآن بیست و پنج سال است که بدون ناراحتی از این چاه استفاده می‌کنیم.^(۱)

نظر آیت‌الله بهاء‌الدینی (ره) درباره مسجد جمکران

عارف سالک، حضرت آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی پیرامون برکات این مسجد می‌فرمودند:

«مکرر مشاهده شده در مسیری که از جاده‌ی قدیم قم - کاشان حرکت می‌کردم، همین‌که بر موازات مسجد جمکران می‌رسیدم، حالم دگرگون می‌شد و اگر کسالتی داشتم همان لحظه برطرف می‌شد.»^(۲)

۱. شیفتگان حضرت مهدی (عج)، ج ۳، ص ۲۹. ۲. آیت بصیرت، ص ۱۰۸.

سخنان حضرت آیت الله فاضل لنکرانی

حضرت آیت الله فاضل فرمودند: مرحوم والد به مسجد جمکران خیلی معتقد بود، فرمودند: من قبل از آمدن آیت الله بروجردی به قم خواب دیدم که در مسجد جمکران هستم.

آن موقع مسجد جمکران یک حیاطی داشت و در وسط آن حیاط یک آب انباری بود که سقف آن یک متر مرتفع تر از حیاط مسجد بود، روی سقف آب انبار، منبری گذاشته اند و شیخ طوسی رحمه الله علیه روی آن نشسته و تمام روی آن سقف و کف حیاط مملو از طلبه است.

پدرم فرمودند: تعبیرم از این خواب این بود که شخصیتی به قم خواهد آمد و طلاب گرد او جمع خواهند شد و حوزه رونق خواهد گرفت، طولی نکشید که آیت الله بروجردی به قم آمدند. این که چرا شیخ طوسی را خواب دیده و آن هم در مسجد جمکران، تعبیر آن بعدها مشخص شد؛ زیرا مرحوم آیت الله بروجردی به شیخ طوسی و آثار او بسیار اهمیت می داد، وقتی عبارات شیخ را از کتاب خلاف یا مبسوط می خواند، مثل این که روایتی از امام معصوم (ع) دارد می خواند با احترام و دقت در جزییات کلمات آن همانند کلمات معصومین (ع)، مسجد جمکران هم شاید کاشف از این باشد که اصل آمدن ایشان به قم و رسیدن به مقام مرجعیت مطلقه با عنایت امام زمان (ع) بوده است.^(۱)

۱. مسجد مقدس جمکران، تجلیگاه صاحب الزمان (ع)، ص ۵۰ به نقل از مجله حوزه ۴۴-۴۳، ص ۱۴۰.

یک قربانی به مسجد جمکران بفرستید

حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی فرمودند: هر وقت برای حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی مشکلی پیش می‌آمد پدرم که خود از عاشقان امام زمان و علاقه زیادی به مسجد مقدس جمکران داشت به محضر آقا عرض می‌کردند: یک قربانی برای مسجد جمکران بفرستید تا رفع مشکل شود.^(۱)

سخنان حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی

مسجد جمکران، مطابق روایت موجود به فرمان حضرت مهدی مولانا صاحب العصر والزمان برای هدف بزرگی در این منطقه خاص از شهر تاریخی - مذهبی قم ساخته شده و حسن بن مثله جمکرانی که مردی پاک دل و پاک سرشت بود، در بیداری (و نه در خواب) این دستور را دریافت کرده و با تشریفات خاصی این مسجد را بنا نمود.

به همین دلیل هر کس در فضای ملکوتی آن قرار می‌گیرد، احساس روحانی عجیب و جاذبه معنوی فوق‌العاده‌ای می‌کند.

این جاذبه‌ی نیرومند معنوی به اضافه قضاء حوائج و حل مشکلات فراوانی که مردم از عبادت در آن و توسل به حضرت مهدی ارواحنا فداه دیده‌اند، سبب شده که روز به روز بر شکوه دامنه آن افزوده شود و خیل مشتاقان از سراسر کشور پنهاور اسلامی، بلکه از خارج از کشور در مواقع مختلف به سوی آن بشتابند و از این چشمه کوثر و منبع خیر و برکت هر کدام به مقدار استعداد خود بهره گیرند.

علمای بزرگ همواره برای این مسجد احترام خاصی قائل بوده‌اند و در آن راز و نیاز فراوان داشته‌اند و هم اکنون نیز مورد توجه علما، فضلا و مراجع بزرگ است. (۱)

چند سؤال و پاسخ از آیت‌الله مکارم

۱. آیا اضافات مسجد جمکران حکم آن را دارد یا باید اعمال مسجد در همان مسجد قدیم انجام گردد؟
جواب: ظاهر این است که آنچه در مسجد توسعه داده شده و می‌شود، جزء مسجد است و اعمال مزبور را در تمام مسجد می‌توان انجام داد، همان گونه که توسعه‌ی مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) و مسجد کوفه نیز در حکم این مساجد است. (۲)
۲. آیا اعمال مسجد که در روایت وارد شده برای مسافر و غیرمسافر یکسان است؟

جواب: آری، دربارهی همه یکسان است.

۳. کسانی که نتوانند تمام اعمال آن را به‌جا آورند آیا می‌توانند فقط نماز امام زمان (ع) را انجام داده و نماز تحیت را ترک کنند؟ یا صلوات را به‌جای این‌که در سجده به‌جا آورند در اثناء راه بفرستند؟

جواب: مانعی ندارد؛ ولی در این‌گونه موارد اعمال را به قصد قربت مطلقه

۱. همان، ص ۵۲.

۲. مکان قبلی مسجد مقدس جمکران قبل از گسترش به صورت سه اتاقی با دو محراب کوچک بوده و اکنون به دستور مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به وسیله سنگ فرش‌های سیاه علامت‌گذاری شده است و در قسمت جلو مسجد رویه‌روی محراب اصلی واقع می‌باشد.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۳۵

انجام دهند، بلکه در موارد اختیار که اعمال به طور کامل انجام می‌شود احتیاط آن است که قصد قربت مطلقه شود.

۴. کسانی که قصد اقامت ده روز در قم کرده‌اند آیا می‌توانند به مسجد جمکران رفته و اعمال را به جا آورند و باز گردند؟

جواب: اگر نماز چهار رکعتی خوانده باشند ضرری به قصد اقامه‌ی آنها نمی‌زند؛ ولی اگر از اول چنین قصدی داشته باشند مشکل است و بهتر آن است که چنین افرادی که از اول قصد تشرّف به مسجد را دارند قصد اقامه‌ی ده روز نکنند و نمازهای خود را شکسته انجام دهند.

۵. کسانی که همه هفته برای گرفتن حاجتی یا برای عرض ارادت به محضر مبارک آن حضرت (ع) به این مسجد تشرّف حاصل می‌کنند یا مثلاً در طول یک سال یا چندین ماه متوالی همه هفته به مسجد مشرّف می‌شوند، کثیرالسّفر محسوب می‌شوند یا نه؟

جواب: ظاهر این است که این افراد به حکم کثیرالسّفر نیستند و باید نماز خود را شکسته بخوانند.

۶. آیا ایام هفته و شب‌های آن، تفاوتی در اعمال مسجد دارد و آیا شب چهارشنبه خصوصیتی دارد؟

جواب: ظاهر این است که تفاوتی میان ایام هفته نیست؛ ولی از آن جا که شب و روز جمعه ذاتاً دارای اهمیت فوق العاده‌ای نسبت به سایر ایام است هر عمل خیری در آن انجام داده شود ارزش بیشتری خواهد داشت؛ ولی شب‌های چهارشنبه با سایر شب‌های هفته مساوی است.^(۱)

۱. به خاطر بزرگداشت امر مبارک حضرت ولی عصر (عج) به جناب حسن بن مثله که فرموده‌اند: «از این شب

خداوند همه را موفق به استفاده از معنویت‌های این مسجد و توسل به ذیل عنایت حضرت بقیة الله مهدی ارواحنا فداء بدارد. (۱)

چند تذکر به زائران و دل‌باختگان حضرت ولی عصر (عج)

محبوب دل‌ها، حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء به ابن ابی الجواد نعمانی (ره) می‌فرمایند:

من روزها و شب‌های سه‌شنبه در نعمانیّه (۲) و روزها و شب‌های جمعه در حلّه (۳) هستم؛ لکن اهل حلّه در مقام من ادب را رعایت نمی‌کنند و نباید کسی داخل در مقام من شود، مگر با ادب سلام کند به من و ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و صلوات فرستد برایشان دوازده مرتبه سپس دو رکعت نماز بخواند که اگر این‌گونه مناجات کند خداوند به او هرچه مسئلت کند خواهد داد که یکی از آنها بخشش گناهان خواهد بود. (۴)

و چون مسجد شریف جمکران از مقام‌های مهمّ معنوی و مکان تشریف فرمایی حضرت بقیة الله الأعظم (عج) می‌باشد، چنانچه انسان در تعظیم و

→

تا هفت روز یا هفتاد روز در این مکان مسجد جمکران اقامه نماز داشته باش، و اولین شب اقامه‌ی نماز در مسجد مقدّس جمکران «شب چهارشنبه» بوده، پس مردم نیز در این شب عاشقانه به سوی آن مسجد مقدّس حرکت می‌کنند و اعمال مسجد جمکران را انجام می‌دهند.

۱. همان، ص ۵۳.

۲. نعمانیّه: شهری از شهرهای عراق میان واسط و بغداد است.

۳. حلّه: شهری در عراق که بنای آن را حضرت امیرمؤمنان علی (ع) در اخبار غیبیه‌ی خویش خبر داده‌اند و در آن سرزمین معجزاتی از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) به ثبت رسیده است.

۴. جنة المأوی، ص ۲۷ - مکیان المکارم، ص ۳۳۰.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۳۷

رعایت ادب باطنی و ظاهری و با کمال خضوع و خشوع و بدون برتری‌جویی و با کمال اخلاص و محبت قدم به آن جا بگذارد از فیوضات معنوی و امواج توحیدی آن که باعث قوت و قدرت و پالایش دستگاه و موتور اسرارآمیز و حرکت دهنده‌ی انسانی به سوی کمالات (قلب) است برخوردار می‌شود.

بر اهل معرفت پوشیده نیست که:

۱. این فرمایش قطب عالم امکان، حضرت بقیة الله الأعظم (عج) (اهل حله رعایت ادب را در مقام من نمی‌کنند) حاکی از مظلومیت محبوب دل‌هاست و در صورت تکرار چنین کاری، محرومیت از فیوضات الهی را به همراه دارد.

۲. نکته‌ی دیگر در این فرمایش حیات‌بخش که فرمودند:

«نباید کسی داخل در مقام من شود مگر با ادب و سلام کند بر من و ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و صلوات بفرستد بر ایشان» - بیانگر مظلومیت و رضایت آن حضرت در قرائت زیارت حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء و ائمه‌ی اطهار (ع) در مسجد مقدس جمکران می‌باشد.

چون مسجد مقدس جمکران از ویژگی زیارت حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء هم برخوردار است سزاوار است زائرین محترم، آداب زیارت را مراعات کنند که به چند نکته از آنان اشاره می‌شود:

۱. زائر از بهترین و پاکیزه‌ترین لباس‌ها استفاده نماید.

۲. زیانش به ذکر تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و صلوات مشغول باشد.

۳. هنگام داخل شدن در حرم و زیارتگاه‌ها سعی نماید در تحصیل رقت

قلب و خضوع و شکستگی و تصوّر جلالت قدر و معرفت به این که امام (ع) ما را می‌بیند و کلام ما را می‌شنود و سلام ما را جواب می‌دهد.

شایسته است در موقع اذن طلبیدن تدبّر در محبت و لطفی که امام (ع) به

شیعیان زائر خود دارند، کنند.

و همچنین تأمل کند در خرابی‌های حال خود و عمل خویش که چه خلاف‌هایی مرتکب شده و عهد و پیمان و دستورات نورانی آن بزرگوار را نادیده گرفته است و به یاد اذیت‌هایی که به ایشان و خاصان و دوستان ایشان انجام داده است.

به راستی که اگر کسی تأمل کند، قدم‌ها از رفتن باز می‌ایستد و قلب‌ها هراسان و چشم‌ها گریان می‌شود و این تمام آداب است.

۴. داخل شدن به حرم ائمه‌ی اطهار(ع) و مساجد بر انسان جنب و زن در ایام عادت حرام است و همچنین در وارد شدن به این مکان‌های مقدّس مستحب است انسان با وضو باشد.

۵. باید دعا و زیارتی که از طرف اهل بیت(ع) به ما رسیده، خوانده شود و از زیارتی که بعضی بی‌خبران عوام آنها را با بعضی از زیارات مأثوره و معتبره مخلوط کرده‌اند و نادانان را به آن مشغول کرده‌اند دوری کند.

شیخ کلینی روایت کرده از عبدالرحیم قصیر که گفت:

بر امام صادق(ع) وارد شدم و گفتم:

فدایت شوم از پیش خود دعایی اختراع کردم!

آن حضرت فرمودند:

واگذار مرا از اختراع خود، هرگاه تو را حاجتی روی دهد پناه ببر به حضرت رسول(ص) و دو رکعت نماز کن و هدیه کن آن را به سوی آن حضرت.

۶. همه‌ی اعمال اعمّ از زیارت و نماز و دعا، چه در این مکان مقدّس و چه در زیارت‌های دیگر ائمه‌ی اطهار(ع) را می‌توان به نیابت از حضرت مهدی(عج) انجام داد.

۷. کلام‌های لغو و بیهوده در موقع انجام اعمال عبادی در این مکان مقدّس (مسجد جمکران) مذموم است و مانع رزق و باعث قساوت قلب می‌شود.

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۲۹*

۸. زائران عزیز نباید وسیله‌ی مزاحمت دیگر زوّار را فراهم آوردند و هم‌چنین خدّام با زائران با کمال ادب برخورد نمایند تا زائران در کمال آزادی و اطمینان قلب که لازمه‌ی هر عمل عبادی است از آن مکان شریف توشه گیرند. زنانی که با لباس‌های مستهجن و آرایش کرده و با وقاحت و گفتارهای بلند به نحوی که مانع استفاده‌های معنوی زوّار و باعث حواس پرتی کنندگان و گریه کنندگان می‌شود از هر گروهی هستند که سدّ سبیل الله می‌شوند و راه خدا را می‌بندند که این‌گونه زیارت از عبادت نیست.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) طیّ فرمایشی گهربار خطاب به اهل عراق می‌فرمایند:

خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد. (۱)

چگونگی نوشتن عریضه برای امام عصر (عج)

از جمله کرامت‌های آشکار امام زمان (عج)، حاصل شدن مقاصد و حوائج با فرستادن عریضه‌ی استغاثه به حضرتش می‌باشد. این امر با دیدگان مشاهده گردیده و با وجدان تجربه شده است و چگونگی آن به این صورت است که متن زیر را همراه با حاجت خود می‌نویسید؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، کَتَبْتُ یَا مَوْلَا یَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَيْکَ مُسْتَغِیْثًا، وَ شَکْوَتُ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِیْرًا بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ،
ثُمَّ بِکَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي، وَأَشْغَلَ قَلْبِي، وَ أَطَالَ فِکْرِي،
وَ سَلَبْتَنِي بَعْضَ لُبِّي، وَ غَیَّرَ خَطِیْرَ نِعْمَةِ اللّٰهِ عِنْدِي، أَسْلَمْتَنِي
عِنْدَ تَخَيُّلِ وُرْدِهِ الْخَلِیْلِ، وَ تَبَرَّأْتُ مِنْنِي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ

الْحَمِيمُ، وَعَجَزَتْ عَنْ دِفَاعِهِ حِيلَتِي، وَخَانَنِي فِي تَحْمَلِهِ
صَبْرِي وَقُوَّتِي.

فَلَجَأْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي، عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنْ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، وَلِيَّ التَّدْبِيرِ وَمَالِكِ الْأُمُورِ، وَاثِقًا بِكَ فِي
الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي، مُتَيَقِّنًا
لِاجَابَتِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَائِي سُؤْلِي.

وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي، وَتَصَدِيقِ أَمَلِي فِيكَ،
فِي أَمْرِ كَذَا وَكَذَا بِهِ جَاءَ أَيْنَ كَذَا وَكَذَا حَاجَتِ خُودِ رَا بِنُويَسَ،
فِي مَا لَاطَاقَةَ لِي بِحَمْلِهِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا
لَهُ وَلَا ضَعْفَ فِيهِ بِقَبِيحِ أفعالِي، وَتَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ، فَأَغْنِنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ الْكَهْفِ،
وَقَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَمْرِي، قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ،
وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، فَبِكَ بُسِطَتِ النُّعْمَةُ عَلَيَّ.

وَاسْأَلِ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا، وَفَتْحًا قَرِيبًا، فِيهِ بُلُوعُ
الْأَمَالِ، وَخَيْرُ الْمَبَادِي، وَخَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ، وَالْأَمْنُ مِنَ
الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ، إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ، وَ
هُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَالْمَأَلِ.

عریضه را می توان در ضریح یکی از ائمه ی معصومین (ع) انداخت که به
محضر امام عصر (عج) برسد و ایشان حاجت را برآورده کند.

یا از خاک مطهری، گل خالص تهیه کرده و عریضه را در میان آن قرار داده
و در نهر یا چشمه ی آب یا چاه عمیقی بیندازید و قبل از انداختن بر بالای نهر یا
چشمه رفته و یکی از نایبان حضرت بقیه الله (عج) - عثمان بن سعد عمری -

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۴۱

محمد بن عثمان - حسین بن روح - علی بن محمد سمري (قدس) را مورد خطاب قرار داده و بگوید:

يا فُلانَ بِنَ فُلانٍ سَلامٌ عَلَیْكَ، أَشْهَدُ أَنَّ وَفاتَكَ فِي سَبيلِ اللَّهِ، وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرزُوقٌ، وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَياتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ جَلٌّ وَعَظٌّ، وَهَذِهِ رُفَعَتِي وَحاجَّتِي إِلى مَولانا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَسَلِّمها إِلَیْهِ، فَأَنْتَ الثُّقَّةُ الْأَمِينُ.

سپس عریضه را در نهر یا چاه یا چشمه بیاندازید، که انشاءالله تعالی حاجت او برآورده شود. (۱)

مرحوم علامه مجلسی فرموده است: هنگام انداختن عریضه چنین خیال نمایند که نامه را به نایب خاص تسلیم می‌کنید. (۲)

جریانی در مورد نوشتن عریضه به امام زمان (عج)

مرحوم محدث نوری می‌گوید: دانشمند فاضل میرزا ابراهیم شیرازی حائری قضیه‌ای در رابطه با عریضه برای من تعریف کرد، او گفت:

در شهر شیراز زندگی می‌کردم، حاجات مهمی داشتم، فکرم به جایی نمی‌رسید و از این جریان سینه‌ام تنگ شد، یکی از حاجت‌هایم توفیق تشرّف به زیارت آقا و مولایم امام حسین (ع) بود، چاره‌ای در گشایش کارم ندیدم، جز آن‌که متوسّل به ذیل عنایت دریای کرم امام زمان (عج) شوم.

حاجت‌هایم را در ضمن عریضه‌ای که از بزرگان علما روایت شده به حضرتش نوشتم و به صورت مخفیانه موقع غروب آفتاب از شهر خارج شده و

کنار استخری آمدم، در کنار استخر ایستاده و از نواب چهارگانه؛ ابوالقاسم حسین به روح (قدس) را چنان که در روایت آمده صدا زدم، به او سلام کردم و گفتم: رقعہ را به مولای خود تسلیم کند و رقعہ را به آب انداختم.

به طرف شهر برگشتم، آفتاب غروب کرده بود از دروازه‌ی دیگری وارد شهر شدم و به خانه‌ی خود آمدم و این جریان را به آنها نگفتم.

فردا بامداد نزد استاد که با چند نفر نزد او درس می‌خواندیم رفتیم، چون همه‌ی افراد آمدند و نشستند ناگاه سیدی شریف و نجیب در لباس خادمان حرم سیدالشهداء (ع) وارد شد و سلام نمود، او در کنار استاد نشست، ما تا به حال او را ندیده بودیم و نمی‌شناختیم.

پس از آن، روی به من کرد و مرا با نام صدا زد و گفت: فلانی عریضه‌ی تو را به محضر مولایمان حضرت بقیةالله (عج) رساندم، من از این سخن مبہوت شدم، افراد جلسہ هم معنی سخن او را نفهمیدند که چه می‌گوید، به همین جهت از او پرسیدند: جریان چیست؟

گفت: دیشب در عالم خواب دیدم گروهی در اطراف سلمان محمدی ایستاده‌اند، در نزد او عریضه‌های زیادی بود، ایشان به آنها نگاه کرد، چون مرا دید صدایم زد و گفت: برو نزد فلانی و به او بگو: این عریضه‌ی توست، دستش را بلند کرد، عریضه‌ای دیدم که مهر زده شده است که به محضر مقدس حضرت بقیةالله (عج) رسیده و مهر زده شده است.

فهمیدم حاجت هر کسی که مقدر شده عریضه‌ی او مهر زده می‌شود و هر کدام مقدر نشده عریضه او همان طور بر می‌گردد.

حاضران در مجلس از صدق خواب پرسیدند، من قضیه را برای آنها نقل کردم و سوگند خوردم که کسی از این قضیه اطلاعی نداشت.

آنها به من مژده دادند که حاجتت برآورده می‌شود و همین طور هم شد،

فصل اول: تاریخچه‌ی مسجد و اعمال آن ۴۳

پس از گذشت زمان اندکی موفق شدم که به حایر حسینی (ع) مهاجرت نمایم، اکنون در جوار حریم حضرتش ساکن هستم، حوائج دیگری که در عریضه نوشته بودم همه برآورده شد. خدای تعالی را سپاسگزارم و بر اولیاء الهی درود می‌فرستم. (۱)

استخاره امام زمان (عج)

آیت‌الله علامه حلی (ره) در کتاب «منهاج الصّلاح» به نقل از سید عظیم الشان سید رضی الدین محمد آوی حسین (قدس سره) می‌فرمایند:
یکی از انواع استخاره (۲) که امام عصر (ارواحنا فداه) آن را فرموده‌اند این است:

ده بار یا سه بار یا لا اقل یک مرتبه سوره «فاتحة الكتاب» که همان سوره «حمد» است را بخواند آن گاه ده بار سوره «انا انزلناه» را قرائت کند و بعد این دعا را سه مرتبه بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ لِعِلْمِكَ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ، وَأَسْتَشِيرُكَ
لِحُسْنِ ظَنِّي بِكَ فِي الْمَأْمُولِ وَالْمَحْذُورِ، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ
الْأَمْرُ الْفُلَانِي قَدْ نَيْطَتْ بِالْبَرَكَاتِ أَعْجَازُهُ وَبَوَادِيهِ، وَحُقِّقَتْ
بِالْكَرَامَةِ أَيَّامُهُ وَلِيَالِيهِ، فَخِرْ لِي فِيهِ خَيْرَةً تُرَدُّ شُمُوسُهُ
ذُلُولاً، وَتَقَعُّصُ أَيَّامُهُ سُوراً، اللَّهُمَّ إِمَّا أَمْرٌ فَأَهْ تَمِرٌ، وَإِمَّا نَهْيٌ

۱. دارالسلام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. «استخاره» یعنی طلب خیرکردن از خدای تعالی و قطعاً انسان باید در هر کاری این استخاره را انجام دهد. و اما این استخاره‌هایی که فعلاً مرسومند فقط مربوط به جایی هستند که انسان با «فکر کردن» و «مشورت با اهل کار» به نتیجه‌ای نرسیده و در حیرت مانده باشد.

فَأَنْتَهَى، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِكَ خَيْرَةَ فِي عَافِيَةٍ.

آن گاه یک مشت از دانه‌های تسبیح را به دست بگیرد و حاجت خود را در ذهن بیاورد و دانه‌های تسبیح را بشمارد اگر زوح بود استخاره خوب است و اگر فرد بود بد است؛ البته این طبق قراردادی است که استخاره کننده بنای آن را با خود گذاشته است؛ یعنی اگر با خودش قرار گذاشته بود فرد خوب باشد و زوح بد، طبق همان می‌تواند عمل نماید.^(۱)

در آیینه‌ها زلال نورش جاری ست

در مسجد جمکران حضورش جاری ست

از خلوت عشاق دل افروخته نیز

انوار دلارای ظهورش جاری ست

۱. برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۵۲۲ - العقبی الحسان، ج ۲ ص ۸۲ س ۳۲.

فصل دوم

برآورده شدن حاجات

با حضرت بقیة الله صحبت می‌کردم

سابقاً راه قم به مسجد جمکران از طرف مرقد حضرت «علی بن جعفر» (ع) بود، در خارج شهر از این راه آسیابی بود که اطرافش چند درخت وجود داشت و جای نسبتاً باصفایی بود، آنجا میعادگاه عشاق حضرت «بقیة الله» (ع) بود، صبح پنج شنبه هر هفته، جمعی از دوستان مرحوم «حاج ملا آقا جان» در آنجا جمع می‌شدند تا به اتفاق به مسجد جمکران بروند، یک روز صبح پنجشنبه، اول کسی که به میعادگاه می‌رسد، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای «حاج میرزا تقی زرگری تبریزی» بود. در آنجا می‌بیند که حال توجّه خوبی دارد با خود می‌گوید: اگر بمانم تا رفقا برسند شاید نتوانم حال توجّه را حفظ کنم، لذا تنها به طرف مسجد جمکران حرکت می‌کند و آن قدر توجّه و حالش خوب بوده که جمعی از طلباب پس از زیارت مسجد جمکران که به قم برمی‌گشتند، با او برخورد می‌کنند، ولی او متوجّه نمی‌شود.

رفقای ایشان که بعداً سر آسیاب می‌آیند، گمان می‌کنند که آقای «میرزا

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۴۷

تقی» نیامده، از طلبی که تدریجاً از مسجد جمکران مراجعت می‌کنند، می‌پرسند: شما آقای میرزا تقی را ندیدید؟ همه می‌گویند: چرا او با یک سید بزرگواری به طرف مسجد جمکران می‌رفت و آنها آن‌چنان گرم صحبت بودند که به ما توجه نکردند.

رفقای ایشان به طرف مسجد جمکران می‌روند، وقتی وارد مسجد می‌شوند، می‌بینند او در مقابل محراب افتاده و بیهوش است او را به هوش می‌آورند و از او سؤال می‌کنند: چرا بی‌هوش افتاده بودی؟ آن سیدی که همراهت بود چه شد؟ می‌گوید: من وقتی به آسیاب رسیدم، دیدم حال خوشی دارم، تنها به طرف مسجد جمکران حرکت کردم. کسی همراهم نبود، ولی با حضرت «بقیة الله» (ع) صحبت می‌کردم، با آن حضرت مناجات می‌نمودم، تا رسیدم به مقابل محراب، این اشعار را می‌خواندم و اشک می‌ریختم:

با خدا جویان بی‌حاصل، مها تا کی نشینم؟

باش یک ساعت خدا را، تا خدا را با تو بینم

تا تو را دیدم مها، نی کافرستم، نی مسلمان

زلف رویت، کرده فارغ، از خیال آن و اینم

ای بهشتی روی! اندر دوزخ هجرت بسوزم

بی تو گر خاطر کشد، بر جانب خلد برینم

آسمان شب‌ها، به ماه خویش نازد، او نداند

تا سحرگه، خفته با یک آسمان مه، در زمینم

در یمین و در یسارم، مطرب و ساقی نشسته

زین سبب افتان ز مستی، بر یسار و بر یمینم

زیر لب گوید، به هنگام نگه کردن به عاشق

عشوه‌ها باید خرید، از نرگس سحر آفرینم

آن کمان ابرو غزال، اندر کمند کس نیفتد
 من بدین اندیشه، ای صیّاد عمری در کمینم
 گاه گاهی، با نگاهی، گر نوازی جور نبود
 مستحقّم، زانکه صاحب خرمنی، من خوشه چینم
 ای نسیم کوی جانان، بر سر خاکم گذر کن
 آب چشم اشک بارم، بسین و آه آتشینم
 ناگهان صدایی از طرف محراب بلند شد و پاسخ مرا داد، من طاقت نیاوردم
 و از هوش رفتم. معلوم شد که تمام راه را در خدمت حضرت بقیّة الله (ع) بوده
 ولی کسی که صدای آن حضرت را می شنود از هوش می رود چگونه طاقت دارد
 که خود آن حضرت را ببیند، لذا مردم که آقا را نمی شناختند حضرت را
 می دیدند، ولی خود او تنها از لذت مناجات با حضرت برخوردار بود. (۱)

اینها برای من به این جا نیامده اند

در قدیم، ساختمان مسجد جمکران در قم آن قدر وسعت نداشت که
 جمعیت زیادی در آن جمع شود. به علاوه راه ماشینی خوبی هم نداشت که
 مردم بتوانند به سهولت به آن جا بروند. لذا مسجد جمکران تنها برای چند نفر
 عاشقان پر حرارت آن حضرت باقی می ماند که آن ها به هر نحوی که ممکن
 بود شب های جمعه خود را به آن جا می رساندند؛ ولی بقیه شب ها مسجد خالی
 بود که طبعاً درش را خادم مسجد می بست و می رفت. پیرزن باصفایی که شاید
 مکرّر خدمت حضرت ولی عصر (ع) در خواب و بیداری رسیده بود، پس از آن که
 مسجد را توسعه داده بودند، شب جمعه ای به مسجد جمکران می رود و صدها

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۴۹

بلکه هزارها نفر را می‌بیند که در مسجد و اطاقها و حتی در فضای باز اطراف مسجد برای عبادت و توسل به آن حضرت جمع شده‌اند و همه نسبت به آن حضرت عرض ارادت می‌کنند. خودش می‌گفت: من وقتی این جمعیت را دیدم و با جمعیت قبل از توسعه‌ی مسجد مقایسه کردم، خیلی خوشحال شدم که بحمد الله مردم اطراف مولایم حضرت حجة بن الحسن (عج) جمع شده‌اند و به آن حضرت اظهار علاقه می‌کنند. با این خوشحالی وارد مسجد شدم و اعمال مسجد را انجام دادم و سپس زیارت آل یاسین را خواندم و مقداری با زبان خودم با آن حضرت حرف زدم.

ضمناً به آن وجود مقدس عرض کردم: آقا خیلی خوشحالم که مردم، زیاد به شما علاقه پیدا کرده‌اند و شبها جمعیت زیادی به دور مسجد جمع می‌شوند و به شما اظهار علاقه می‌کنند. سپس از مسجد بیرون آمدم و غذای مختصری از همان غذاهایی که در مسجد به همه می‌دادند خوردم و به یکی از حجرات مسجد که قبلاً برای استراحت آن را آماده کرده بودم رفتم و خوابیدم.

در عالم خواب یا در عالم معنی دیدم حضرت بقية الله به مسجد جمکران تشریف آورده‌اند و در میان مردم راه می‌روند؛ ولی کسی به آن حضرت توجهی نمی‌کند، من از اطاقم بیرون دویدم و سلام کردم. آقا با کمال ملاحظت جواب دادند. کلماتم را که در بیداری خدمتشان عرض کرده بودم، تکرار کردم و گفتم: آقا جان! قربان خاک پای شما کردم، خوشحالم که بحمد الله مردم به شما علاقه و محبت زیادی پیدا کرده‌اند و این همه جمعیت در این جا برای شما آمده‌اند. آن حضرت آهی کشیدند و فرمودند: همه‌ی این‌ها برای من به این جا نیامده‌اند. بیا با هم برویم از آن‌ها سؤال کنیم که چرا به این جا آمده‌اند. گفتم: قربانتان کردم در خدمتتان هستم. در همان عالم خواب در خدمت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) به میان جمعیت آمدم، آن حضرت از یک یک مردم

سؤال می فرمود:

شما چرا این جا آمده اید؟

یکی می گفت: آقا مریضی دارم که دکترها جوابش گفته اند.

دیگری می گفت: مستأجرم، خانه ی ملکی می خواهم.

سومی می گفت: مقروضم، فشار طلبکار مرا به در خانه شما کشانده است.

چهارمی از دست شوهرش می نالید و پنجمی از دست زنش شکایت داشت و

بالاخره هر یک حاجتی داشتند که در واقع خودخواهی و حب نفس، آنها را

وادار کرده بود که به این جا بیایند.

حضرت فرمودند: فلانی دیدی. این ها برای من به این جا نیامده اند.

این ها تازه افراد خوب این جمعیت هستند که به من اعتقاد دارند و

حاجتشان را از من می خواهند و مرا واسطه ی فیض می دانند و اگر از این ها

بگذریم جمع زیادی هستند که تنها برای تفریح به این جا آمده اند. حتی بعضی

از این ها یقین به وجود من ندارند. سپس در همان حال دیدم یک نفر در قسمتی

از این مسجد نشسته که او برای آقا ولی عصر (عج) آمده است.

حضرت فرمودند: بیا تا احوال او را هم پرسیم. در خدمت آقا در همان

عالم خواب نزد سید معممی که فکر می کنم از علما بود رفتیم. او زانوهایش را

در بغل گرفته بود و در گوشه ای نشسته بود و چشمش به اطراف می گردید. دنبال

گمشده اش می گشت، وقتی چشمش به آقا افتاد از جا پرید و به دست و پای آقا

افتاد و گفت: پدر و مادر و جانم به قربانتان، کجا بودید که در انتظارتان

نزدیک بود، قالب تهی کنم.

حضرت دست او را گرفتند و او به دست آن حضرت بوسه می زد و گریه

می کرد. آقا از او سؤال کردند: شما چرا این جا آمده اید؟ او چیزی نگفت و بر

شدت گریه اش افزود.

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۵۱

حضرت دوباره سؤالشان را تکرار کردند. او گفت: آقا من کی از شما غیر وصل شما را خواسته‌ام؟ من شما را می‌خواهم! بهشتم شما بید. دنیا و آخرتم شما بید! من یک لحظه ملاقات شما را به ما سوی الله نمی‌دهم.
جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم
این متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد

آقا روبه من کردند و فرمودند: مثل این شخص که فقط برای من به این جا آمده باشد چند نفری بیشتر نیستند که آن‌ها هم به مقصد می‌رسند.^(۱)

مرا با طنی الارض به مسجد جمکران آوردند

مرحوم آیت‌الله حاج «سید حسین قاضی» فرمودند: شب تولد حضرت «فاطمه زهراء» (س) یعنی شب بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۴۸ در مسجد جمکران بودم، ناگهان مشاهده شد که انواری از آسمان به زمین و به خصوص روی آسمان جمکران فرو می‌ریزند، (در این جا آقای رحیمی فرمودند: من هم اتفاقاً آن شب در مسجد جمکران بودم و آن انوار را دیدم و بلکه همه‌ی مردم آنها را می‌دیدند).

در همان شب شخصی که مورد و ثوق «آقای قاضی» بود برای ایشان نقل کرده بود که: من در مسگر آباد تهران بودم، یکی از اولیاء خدا مرا باطنی الارض به مسجد جمکران آورد، با او در مسجد جمکران به مجلس روضه‌ای که در گوشه‌ای تشکیل شده بود رفتیم، از همان اول مجلس حضرت «بقیة الله» (عج) در روضه شرکت فرمودند، روضه خوان اشعاری از کتاب «گلزار آل طه» که مرحوم آیت‌الله حاج «سید علی رضوی» سروده است، می‌خواند و حضرت

«ولّی عصر» ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء گوش دادند و گریه کردند و تشریف بردند، جمعی که در آن مجلس بودند به شخصی که از دیگران به حضرت ولّی عصر (ع) نزدیک تر بود، اصرار می کرد که شما هم دعایی بکنید، او می گفت: حضرت ولّی عصر (ع) دعاء فرمودند، بالاخره با اصرار زیاد او را وادار به دعا کردند، او هم چند جمله درباره ی فرج دعا کرد و مجلس خاتمه یافت. (۱) (احتمالاً دعا کننده خود مرحوم «قاضی» بود؛ ولی نمی خواسته اسمش را ببرند).

الآن وسائل راحتی آنها را فراهم کردم

در کتاب «التقوی و ما ادریک» حاج شیخ محمد رازی چنین می خوانیم: آقای سید مرتضی حسینی معروف به ساعت ساز قمی که از اشخاص با حقیقت و متدین پایین شهر قم است و به نیکی و پارسایی مشهور و معروف است حکایت می کند که:

شب پنجشنبه ای در فصل زمستان که هوا بسیار سرد و برف زیادی هم روی زمین نشسته بود به خاطر رسید که امشب موسم رفتن آخوند ملا محمد تقی بافقی به مسجد جمکران است.

با خود گفتم: حتماً با این هوای سرد و برف زیاد امشب را تعطیل کرده اند با این حال دلم طاقت نیاورد. آمدم منزل ایشان دیدم نیستند، رفتم مدرسه، آنجا هم نبودند. سراسیمه در پی ایشان می گشتم، ناوای میدان میر به من گفت: آقا چرا مضطربی؟ دنبال که می گردی؟

گفتم: دنبال آخوند ملا محمد تقی می گردم و می ترسم در این هوای سرد

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۵۳

وجود خطر جانوران در بیابان به او آسیب برسد.

گفت: او با چند نفر رفتند به مسجد جمکران و الآن نزدیک جمکران رسیده‌اند و تو به آنها نمی‌رسی، بی‌جهت مرو. من از ترس آن‌که از این سرما و برف به ایشان صدمه‌ای برسد بسیار ناراحت شدم.

چون چاره‌ای نداشتم با حال پریشان به طوری که اهل منزل از پریشانی من ناراحت بودند، به منزل برگشتم و در آن شب خوابم نمی‌برد و همه‌اش در فکر و خیال آقا بودم تا نزدیک سحر خوابم برد.

در خواب دیدم صاحب‌الامر حضرت حجّت (ع) وارد منزل شد و به من فرمود: سید! چرا ناراحتی؟ گفتم: ای مولای من! از جهت شیخ محمد تقی بافقی که امشب به مسجد رفته و نمی‌دانم که چه به سرش آمده، نگرانم.

فرمود: سید مرتضی، گمان می‌کنی که من از حاج شیخ دورم. الآن رفتم به مسجد و وسائل راحتی او و همراهانش را فراهم نمودم.

گفت: من از خواب باخوشحالی بیدار شدم و به اهل منزل هم این بشارت را دادم و صبح زود برخاسته و برای تحقیق از صحت این خواب نزد یکی از اصحاب شیخ آمده گفتم: قضیه شب گذشته را برایم بگو که دیشب چگونه با این سرما در مسجد بیتوته کردید؟

گفت: بلی! دیشب حاج شیخ ما را برداشته به مسجد جمکران برد با آن هوای سرد و برفی، ولی وقتی که از شهر خارج شدیم حرارت و شوقی دیگر داشتیم تا به اندک زمانی به مسجد رسیدیم و متحیر بودیم که شب را با سرما چه خواهیم کرد که ناگاه دیدیم جوان سیدی وارد شده گفت: می‌خواهید کرسی و آتش برایتان حاضر کنم؟

آخوند گفت: اختیار با شما است.

آن سید رفت، پس از چند دقیقه برگشت و با خود کرسی و منقل آتش و لحاف آورد و در یکی از حجره‌ها گذاشت و مرتب نمود و خواست برود، یک نفر از ما اظهار کرد که: ما صبح زود می‌رویم، این اثاثیه را به که بسپاریم؟
گفت: هر کس آورد خودش می‌برد و از نظر ما پنهان شد.

ما در تعجب بودیم که این شخص که بود و اثاث را از کجا آورد؟ ما صبح زود آمدیم و اثاث را در همان جا گذاشتیم و هنوز هم ما درباره‌ی آن شخص و آن اثاث در فکرم.

سید مرتضی گفت: به او گفتم: من می‌دانم، آن آقا امام زمان(ع) بوده و جریان دیشب خود و خواب خود را نقل کردم و گفتم، از خانه بیرون نیامدم مگر برای تحقیق از صدق خواب خودم.^(۱)

شیعیان ما را به اندازه آب خوردن هم نمی‌خواهند

مؤمن صالح حاج محمد علی فشنندی(ره) فرمود: در مسجد جمکران قم اعمال را به جا آورده و با همسر می‌آمدم، دیدم آقایی نورانی داخل صحن شد و قصد دارند به طرف مسجد بروند، با خود گفتم: «این سید در این هوای گرم تابستان از راه رسیده و تشنه است».

ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد؛ پس از آن که ظرف آب را پس داد گفتم: «آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان(عج) را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد».

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۵۵

فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردن هم ما را نمی‌خواهند، اگر بخواهند دعا می‌کنند و فرج ما می‌رسد».

این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم. فهمیدم وجود اقدس امام زمان (عج) را زیارت کردم و حضرتش امر به دعا نموده است.^(۱)

یا ابالغوث ادرکنی

از آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نقل شده است که فرمودند:

یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من چنین نقل کرد که: من مشکلی داشتم به مسجد جمکران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیه‌الله حجة بن الحسن العسكري امام زمان (ع) عرضه داشتم و از وی خواستم که نزد خدا شفاعت کند تا مشکلم حل شود.

برای این منظور، مکرر به مسجد جمکران رفتم؛ ولی نتیجه‌ای ندیدم. روزی هنگام نماز، دلم شکست و عرض کردم: مولا جان! آیا جایز است که در محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید، آیا زشت نیست با وجود امام حتی به علمدار کربلا قمر بنی‌هاشم (ع) متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟!

از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجة بن الحسن العسكري (ع) مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام عرض کردم. حضرت با محبت و بزرگواری

۱. شیفتگان حضرت مهدی (ع)، ج ۱، ص ۱۵۵.

جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی شوم که به علمدار کربلا متوسل شوی بلکه شما را راهنمایی هم می کنم که به حضرتش چه بگویی.

چون خواستی از حضرت ابوالفضل (ع) حاجت بخواهی، این چنین بگو: «یا ابالغوث ادرکنی، ای آقا پناهم بده.»^(۱)

چنین زنی در عالم پیدا نمی شود

جناب آقای حاج رضا وقاری از متوسلین به ساحت مقدس اهل بیت (ع) و از شیفتگان بی قرار حضرت زهرا (س) نقل کردند: در ایامی که شب های چهارشنبه هر هفته از قزوین به مسجد مقدس جمکران در قم مشرف می شدم، پس از زیارت حضرت معصومه (س) به دیدن آقای مجتهدی که آن موقع در قم به سر می برد می رفتم. یک شب چهارشنبه که به مسجد مقدس جمکران رفته بودم بعد از توسل و خواندن نماز امام زمان (ع) در سجده به حضرت عرض کردم: من یک همسری می خواهم که کنیز حضرت زهرا (ع) باشد و بدین منظور در سجده صد مرتبه حضرت را به مادرشان حضرت فاطمه (س) قسم دادم. بعد از اتمام توسل که به قم برگشتم به دیدن آقای مجتهدی رفتم. هنگامی که خدمتشان رسیدم همین که چشم ایشان به من افتاد شروع به گریه نمودند و فرمودند: آقا رضا جان، حضرت می فرمایند: چرا این قدر ما را به مادرمان حضرت زهرا (س) قسم می دهید، حضرت می فرمایند:

چنین زنی که شما می خواهید در عالم پیدا نمی شود و خلق نشده است و این

چنین آن شب جواب مرا از طرف حضرت عنایت فرمودند. (۱)

مثل یک خدمتگزار در معیت آقا

خطیب توانا حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا سعید اشراقی فرمودند:
در چند سال قبل خاطره‌ای فراموش نشدنی از ملاقات با یکی از روحانیان
به نام که اهل شمال بود، در صحن مطهر حضرت معصومه (س) صورت گرفت.
در ضمن مذاکرات، سخن از مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم قمی (قدس سره)
که یکی از بزرگان و علمای قم بود، به میان آمد.

عالم جلیل‌القدر شمالی به حقیر گفت: قدر این عالم را بدانید.

گفتم: نزد ما بسیار محترم است.

گفت: پدرم با آیت الله شیخ ابوالقاسم قمی دوست بود. یک وقتی به قم آمد و
به خانه‌ی معظم‌له رفت. گفتند: «آقا به مسجد جمکران رفته است».

پدرم نیز به مسجد جمکران رفت. وقتی به مسجد رسید، آنجا مقداری
برای استراحت نزدیک مسجد توقف کرد. ناگهان دیده بود آقای بسیار معظم و
مکرم از مسجد بیرون آمد، مرحوم آیت الله شیخ ابوالقاسم مثل یک خدمتگزار
در معیت آن آقا بود. چند قدمی تشریف بردند و فوراً از نظر پنهان شدند.

پدرم سؤال کرده بود این آقا که بود؟ ایشان اظهار کرده بودند چه کار دارید؟

اصرار زیاد شده بود، مرحوم شیخ ابوالقاسم قمی در نهایت گفتند:

«آقا امام زمان (ع) بودند که خدمتشان شرف یاب بودم.» (۲)

۱. لاله‌ای از ملکوت، ص ۳۸۷.

۲. مسجد مقدس جمکران تجلیگاه صاحب الزمان (ع)، ص ۸۷.

از حضرت صاحب الزمان (عج) بگیریید

یکی از علمای حوزه از حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی (قدس سره) نقل کرد که ایشان فرمودند: در عصر آیت‌الله العظمی مرحوم شیخ عبدالکریم حائری که تعداد محصلین حوزه به چهارصد نفر رسیده بود، در یک فصل زمستان طلاب از حاج شیخ محمد تقی بافقی که مقسم مرحوم حاج شیخ بود، عبا زمستانی خواستند و ایشان از مرحوم حائری خواستند.

آن مرحوم فرمودند: چهارصد عبا از کجا بیاورم؟

گفت: از حضرت صاحب الزمان (ع) بگیریید؟

فرمود: من راهی ندارم.

گفت: پس من ان شاء الله می‌گیرم و شب جمعه به مسجد مقدس جمکران رفته و روز جمعه به مرحوم حاج شیخ حائری گفتم:

«آقا صاحب الزمان (ع) وعده فرمودند فردا که شنبه است، چهارصد عبا را

مرحمت کنند.»

روز شنبه به وسیله‌ی مردی از تجار، چهارصد عبا رسید و بین طلاب

تقسیم کردند.^(۱)

چگونه به شما قرب پیدا کنم

آیت‌الله سید محمد باقر ابطحی اصفهانی فرمودند: «شبی در عالم رؤیا دیدم

فضای ما بین قم و مسجد جمکران گویا تمام چمنزار و دارای درخت‌های

۱. شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۲۲۳ - گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۳، ص ۱۱.

فصل دوم: برآورده شدن حاجات ۵۹

سرسبز است در حالی که مهتاب بر آنها می‌تابید و نهرهای آب در میان آنها جریان داشت، درختی را دیدم که دارای شاخه‌های بسیار جذاب و سرسبز بود و صدای روح بخشی از میان آن به گوش می‌رسید، به ذهنم خطور کرد صدای حضرت داود(ع) است!

در وسط آن درخت، جایگاهی بود که آقای نشسته بودند، به نظرم آمد که این آقا حضرت بقیه‌الله الأعظم امام زمان(ع) هستند. صحبتی را به میان آوردم که از ذکر آن معذورم؛ زیرا اشاره به عهد و پیمانی بود و سپس عرض کردم: «چه کنم که به شما قُرب پیدا کنم؟»

به زبان فارسی فرمود: «عملت را عمل امام زمان قرار بده!»
من این معنا را از این سخن فهمیدم که آنچه را فکر می‌کنی اگر امام زمان بود، عمل می‌کرد، تو هم همان را عمل کن. به زبان عربی عرض کردم: «و هو الامل» یعنی این آرزوی من است.

سپس گفتم: «چه کنم که در این امر موفق باشم؟»
به عربی جواب فرمود: «الاخلاص فی العمل»
از خواب بیدار شدم، قلم و دفتر حاضر کردم و آن دو جمله سؤال و جواب را نوشتم.

فردا دربارهی این دو جمله سؤال و جواب فکر کردم؛ به نظرم آمد:
در جمله اول، حقیقت تشیع که پیروی از امام به حق باشد نهفته است و در جمله دوم، راه موفقیت که همان توحید ذاتی و عملی باشد وجود دارد.
این دو جمله توصیه حضرت بود که برای من و همگان عبرت است.^(۱)

فصل سوم

شفا یافتگان امام زمان (عج)

شفای لال

یکی از خدام حضرت رضا (ع) می‌گوید:

«برای کشیدن دندان، پیش دکتر رفتم. دکتر گفت: غده‌ای کنار زبان شما است که باید عمل شود. من موافقت کردم؛ اما پس از عمل، لال شدم و قادر به حرف زدن نبودم. همه چیز را روی کاغذ می‌نوشتم و با دیگران به این وسیله ارتباط برقرار می‌کردم. هر چه به دکتر مراجعه کردم، فایده‌ای نبخشید. دکترها گفتند: رگ گویایی شما صدمه دیده است.»

ناراحتی و بیماری به من فشار آورد. برای معالجه به تهران رفتم. روزی در تهران به حضور آقای علوی رسیدم که فرمود: راهنمایی من به تو این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروید؛ چون اگر شفایی باشد در آن جا است.»

تصمیم جدی گرفتم. هر هفته از مشهد بلیط هواپیما تهیه می‌کردم و شب‌های سه‌شنبه به تهران می‌رفتم و شب چهارشنبه به مسجد جمکران

مشرف می شدم. در هفته سی و هشتم، بعد از خواندن نماز سر بر مهر گذاشتم و صلوات می فرستادم. ناگهان حالتی به من دست داد که دیدم همه جا روشن و نورانی شد و آقایی وارد شد که عده‌ی زیادی دنبال ایشان بودند و می گفتند: این آقا، حضرت حجة بن الحسن (ع) است. من ناراحت در گوشه‌ای ایستاده و با خود می اندیشیدم که نمی توانم به آقا سلام کنم. آقا نزدیک من آمد و فرمود: سلام کن!

بلافاصله زبانم باز شد و سلام کردم. در این هنگام پرده‌ها کنار رفت و خود را در حال سجده و در حال صلوات فرستادن دیدم. این جریان را افرادی که قبلاً سلامتی مرا دیده و بعد لال شدن مرا نیز مشاهده کرده بودند و حالا نیز سلامتی مرا می بینند، نزد حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) شهادت داده‌اند.^(۱)

شفای دست‌های فلج شده

آقای «خ» یکی از خدامتگزاران مسجد مقدس جمکران می نویسد:
... اغلب شب‌ها با اقتضای کار روابط عمومی تا صبح بیدار می ماندم، آر شب به لحاظ خستگی زیاد برای استراحت رفتم؛ اما خوابم نبرد؛ بی اختیار به روابط عمومی مسجد برگشتم تا به اوضاع سرکشی کنم. به مسجد مردانه که بنایی می کردند رفتم. زائری گفت: می گویند در مسجد زنانه (زیر زمین) کسی شفا پیدا کرده است.

گفتم: بنده اطلاع ندارم. پس از برگشتن به روابط عمومی با مسئول مسجد زنانه تماس گرفتم، تأیید نمودند.

گفتم: به هر وضعیتی که هست ایشان را برای مصاحبه به روابط عمومی

راهنمایی کنید.

چند دقیقه بعد، خانم شفا یافته در معیت چندین زن که او را محافظت می‌کردند تا از هجوم جمعیت در امان باشد به مرکز روابط عمومی آمد. خانم شفا یافته، به شدت خسته به نظر می‌رسید، چون جمعیت زیادی برای تبرک به او هجوم آورده بودند. با این‌که درهای روابط عمومی بسته بود زائران از دریچه کوچک، مرتب اشیای مختلفی را برای تبرک شدن به داخل پرتاب می‌کردند، پس از نوشیدن مقداری آب، خانم شروع به صحبت کردند - به ایشان گفتم: خود را معرفی کنید.

گفت: «ط - ج» - فرزند عبد الحسین، شماره شناسنامه ۲۹ ساکن مشهد مقدس آدرس: مشهد، خیابان خواجه ربیع - نوع بیماری؛ فلج بودن انگشتان هر دو دست؛ یعنی بسته بودن سه انگشت دست راست و بسته بودن انگشتان دست چپ که قادر به انجام هیچ کاری نبودم. علت این بیماری این بود که: پانزده سال قبل، خبر مرگ برادرم را به من دادند که من غش کردم و چون به هوش آمدم متوجه شدم دست‌هایم به این نحو فلج مانده است، شوهرم که در مشهد فرد ملاکی بود، پس از این واقعه با زن دیگری ازدواج کرد و بچه‌هایم را نیز از من گرفت و این اوضاع به وضع جسمی و روحی من لطمه‌ی شدیدی وارد آورد.

در طول این پانزده سال به دکترهای زیادی مراجعه می‌کردم، از جمله دکتر (مصباحی) که مطب او در خیابان عشرت آباد روبه‌روی پمپ بنزین و دکتر (حیرتی) که مطب او نیز در عشرت آباد و دکتر (رحیمی) که در بیمارستان بنت‌الهدی کار می‌کند و در تهران هم برای فیزیوتراپی در بیمارستان نوبت گرفته بودم که به علت کمبود بودجه نتوانستم بروم، قبل از آمدن به قم پیش دکتر برزین نرواز رفتم و چند بار دستم را زیر برق گذاشتم، ولی سودی نداشت و دردی هم همراه بی‌حسی در دستم بود، که همیشه قرص مسکن می‌خوردم.

چند روز قبل به اتفاق سه نفر از خانم‌ها از مشهد عازم زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) شدیم و سپس برای زیارت به قم و مسجد جمکران به راه افتادیم و به منزل دامادمان که اهل شیروان و ساکن قم است رفتیم تا به مسجد جمکران آمدیم و پس از به جا آوردن آداب مسجد در مجلس جشنی که به مناسبت «عیدالزهرا» بود شرکت کردم. مجلس با شادی و سرور توأم بود و معنویت خاصی داشت و پس از اجرای برنامه و خواندن دعای توسل منقلب شدم و بی‌اختیار عرض کردم:

آقا، امام زمان! من شفا می‌خواهم. حالت عجیبی داشتم. ناگاه احساس کردم نورهایی عجیب از دور و نزدیک می‌بینم، متوجه شدم که انگار دارند انگشتان و دست‌هایم را می‌کشند. دستم صدایی کرد، فهمیدم که شفا گرفته‌ام. موضوع را از خانم «ز - ک» فرزند رضا، از همراهان ایشان که در خیابان خواجه ربیع، سکونت دارد، جویا شدیم که گفت: «من ایشان را کاملاً می‌شناسم و پانزده سال است که دست‌هایش فلج است.»^(۱)

شفای پسر بچه‌ی سنی حنفی

اسم من سعید است. ۱۲ ساله هستم و حدود یک سال و هشت ماه به سرطان مبتلا بودم و دکترها جوابم کرده بودند.

۱۵ روز قبل، شب چهارشنبه که به مسجد جمکران آمدم در خواب دیدم که نوری از پشت دیوار به طرف من می‌آید. ابتدا ترسیدم، اما بعد خودم را کنترل کردم. آن نور آمد و با بدن من تماس پیدا کرد و رفت. نور آن قدر زیاد بود که نتوانستم آن را کامل ببینم. بیدار شدم و دوباره خوابیدم. صبح که از خواب

فصل سوم: شفا یافتگان امام زمان (عج) ۶۵

دار شدم، دیدم که می‌توانم بدون عصا راه بروم و متوجه شدم که حالم خیلی خوب است.

تا شب جمعه در مسجد ماندیم. آن شب مادرم بالای سرم نشسته بود و نرآن می‌خواند. احساس کردم کسی بالای سرم آمد و جملاتی را فرمود که بهمیدم باید یک کاری را انجام دهم. سه مرتبه هم جملات را تکرار کرد.

به مادرم گفتم: مادر! شما به من چیزی گفتی؟

گفت: نه!

گفتم: پس چه کسی با من حرف زد؟

گفت: نمی‌دانم.

هر چه سعی کردم تا آن جملات را به یاد بیاورم، متأسفانه نشد و تا الآن هم یادم نیامده است.

اهل زاهدان هستم. از منطقه سنی نشین ایران به مسجد مقدس جمکران مدهام تا مولایم مرا شفا دهد. دوست دارم زنده باشم. دوست دارم درس خوانم. من کلاس پنجم ابتدایی هستم و در مدرسه‌ی «محمد علی فایق» درس می‌خوانم. یک غده‌ی سرطانی در قسمت شانه، لگن و شکم بود که روز به روز مرا ضعیف‌تر می‌کرد؛ نمی‌توانستم قدم از قدم بردارم. دکترها از درمان من مأیوس شده بودند؟ بعضی از دکترها هم به مادرم گفتند که: باید پای مرا قطع کنند.

از سه ماه قبل که برای نمونه برداری مرا عمل کردند، نتوانستم از خانه بیرون بیایم. توی رختخواب افتاده بودم و توانایی راه رفتن نداشتم.

وقتی از همه جا و همه کس مأیوس شدم، مادرم مرا به جمکران آورد. او مطمئن بود که آقا امام زمان (ع) به ما جواب رد نمی‌دهد؛ چون او پسر فاطمه (ع) است و او گداهای در خانه خود را دست خالی رد نمی‌کرد.

بله! مادرم مطمئن بود که مریضی من در قم خوب می‌شود.

الآن هم که همه بیماری‌ام برطرف شده و امام زمان(ع) شفایم داده است، واقعاً احساس خوبی دارم. وقتی به دکترها مراجعه کردم، باور نکردند که بیماری من بهبود یافته باشد. یکی از دکترها به مادرم گفت: مرا پیش کدام دکتر برده است؟

مادرم گفت: ما دکتر دیگری داریم. پسرم را در قم به مسجد جمکران بردم و امام زمان(ع) او را شفا داد.

پزشک‌ها گفتند که: حتماً به قم و جمکران خواهند آمد.»

مادر نوجوان سرطانی شفا یافته می‌گوید:

«ببخشید! من از یک جهت ناراحت و از یک جهت خوشحال هستم و لذا نمی‌توانم درست صحبت کنم. ناراحتی من این است که مجبورم از این جا بروم و خوشحالی‌ام از آن جهت است که فرزندم شفا پیدا کرده است.

پسرم یک سال و هشت ماه مریض بود. یک سال با درد ساخت و سوخت، اما چیزی به من نگفت تا ناراحتی‌اش خیلی شدید شد و دردش را اظهار کرد. او را پیش دکترهای زاهدان بردم. گفتند که: باید این بچه را به تهران ببرید. او را به تهران آوردم و نمونه برداری کردند و گفتند: غده‌ی سرطانی است. من بی‌اختیار شده و به سرو صورت می‌زدم. از آن روز به بعد که مرض او را فهمیدم، خواب راحت نداشتم و نمی‌دانم شب‌های طولانی را چطور می‌گذراندم. خواب به چشمان من نمی‌آمد. آنچه بلد بودم این بود که اول به نام خدا درود می‌فرستادم و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» می‌گفتم.

چندین دوره تسبیح «لا اله الا الله» گفتم. بعداً به نام محمد(ص) و بعد به نام حضرت مهدی(ع) و بقیه‌ی انبیای الهی صلوات فرستادم؛ وقتی خواب به چشمم نمی‌آمد، نمی‌خواستم بیکار باشم.

مادر! دکترها چه گفتند؟

آنها می‌گفتند: الان که بچه را از بین بردی برای ما آوردی؟ بیماری پسر
سرطان است و علاجی ندارد.

گفتم: تقصیر من نیست. پسرم چیزی به من نگفت.

به پسرم گفتند: چرا چیزی نمی‌گفتی؟

گفت: من نمی‌دانستم که سرطان است.

به هر حال دکترها عصبانی شدند. چهار دکتر ما را جواب کردند. به بعضی

از دکترها التماس کردم که گفتند: شیمی درمانی می‌کنیم تا چه پیش آید.

چند جلسه شیمی درمانی کردند و هنوز او را زیر برق نگذاشته بودند که

سعید را به مسجد جمکران آوردم.

وقتی به این جا آمدیم، روز سه‌شنبه بود. سعید، شب چهارشنبه، ساعت سه

بعد از نصف شب که تنها بود و من توی مسجد بودم، خواب می‌بیند. وقتی من

آمدم، دیدم که او بدون عصا راه می‌رود.

گفتم: سعید جان! زود برو چوب را بردار! چرا بدون عصا راه می‌روی؟

گفت: من دیگر می‌توانم با پای خودم راه بروم و احتیاجی به عصا ندارم.

مگر من نیامدم این جا تا بدون چوب راه بروم؟

من و برادرش گفتیم: لابد شوخی می‌کند؛ اما او گفت: من شفا گرفتم و بعد

خوابش را تعریف کرد.

برادرش گفت: اگر راست می‌گویی، بنشین! سعید نشست.

گفت: بلند شو! سعید برخاست.

گفت: سینه خیز برو! رفت.

سعید کاملاً خوب شده بود. الحمدلله رب العالمین.

من به خاطر این که بچه را چشم نظر نکنند و اسباب ناراحتی او را فراهم

نکنند، خواستم به کسی نگویم تا بعداً برای متصدی مسجد نقل کنم. شکر. الحمدلله. بچه را آوردم این جا، سالم شد و امید است که حضرت اجازه بدهد تا از خدمتش مرخص شویم.

در نوار ویدئویی از این مادر سؤال شد: چرا شما به مسجد جمکران آمدید؟
ج: وقتی در بیمارستان تهران بودم، خواب دیدم که مرا به این جا راهنمایی کردند و گفتند: شفای فرزند تو این جا است.

س: سعید چند ماه مریض احوال و بستری بود؟

ج: از شهریور ماه. از شهریور تا آبان دیگر نتوانست راه برود. در زاهدان پدرش او را بغل می کرد و به این طرف و آن طرف و پیش دکترها می برد و در مسافرت هم برادرش که همراه ما است او را بغل می کرد. سعید بعد از نمونه برداری به کلی از پا افتاد. عکسها و مدارک همه چیز را نشان می دهد.

س: بعد از شفا هم او را پیش دکترها بردید؟

ج: بله آنها تعجب کردند و گفتند: چه کار کردی که این بچه خوب شد؟
گفتم: ما یک دکتر داریم که پیش او بردم. گفتند: کجاست؟ گفتم: قم، مسجد جمکران و بعد چند تا از سکه های امام زمان (عج) را به آنها دادم. به خدا دکتر تعجب کرد، دکتر آدرس جمکران را هم گرفت. کدام دکتر بود؟
دکتر بیمارستان هزار تختخوابی امام خمینی، آقای دکتر رفعت و یک دکتر پاکستانی دیگر.

س: دقیقاً چه مدتی است که این جا هستی؟

ج: نزدیک یک برج است که این جا هستم و باید حضرت امضا کند و اجازه بدهد تا از این جا بروم.

س: در منطقه ی شما اکثراً اهل تسنن هستند؟

ج: بله.

س: خودتان چطور؟

ج: ما خودمان سنی و حنفی هستیم. پیرو دین، قرآن و اسلام هستیم.

س: حالا که امام زمان (ع) بچه شما را شفا داد، شما شیعه نمی‌شوید؟

ج: امام زمان (ع) مال ما هم هست و تنها برای شما نیست.

* در سفری که اخیراً به همراه آقای حاج سید جواد گلپایگانی جهت

افتتاح مسجد سراوان به زاهدان داشتم و جویای حال این خانواده شدم به دو

نکته آگاهی یافتم.

۱. دیدار این نوجوان با مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی و سفارش ایشان

به او که باید جزو شاگردان مکتب امام صادق (ع) و از سربازان امام عصر (ع)

شود.

۲. مژده دادند که افراد خانواده‌ی این نوجوان، همه شیعه‌ی اثنی عشری

شده‌اند و این قصه در نزد مردم آن جا مشهور است.^(۱)

این چراغ را از دست من بگیر و بلند شو

آقای حاج «غلامعلی ترکاشوند» فرزند آقای حاج حسن، شغل، بقال از

روستای «مراد آباد» از شهرستان تویسرکان شرح حالش را خود چنین

می‌نویسد:

سه ماه قبل در خواب دیدم که در مسجد جمکران کنار چاه ایستاده‌ام،

شخص بزرگواری که حاضر بود، به من فرمود: اگر گرفتاری داشتی و ناراحتی

برایت پیدا شد پیش ما بیا.

حدود سه ماه گذشت من درب منزل نشسته بودم که ناگهان احساس کردم

بدنم شل شده و تعادل من به هم خورد، سمت راست بدنم فلج شد، حمامی روستا به نام آقای «حجّت ترکاشوند» کنار من بود، مرا داخل منزلمان آورد، برادران و فامیل جمع شدند و گفتند: باید زودتر به بیمارستان انتقال داده شود.

من در همان شرائط که بودم به یاد خواب سه ماه قبل افتادم و به آنها فهماندم که مرا به بیمارستان نبرید، گفتند: یعنی چه؟ پس کجا باید برویم؟! فهماندم که مرا به قم و مسجد جمکران ببرید و زود هم ببرید. حرکت کردیم سمت قم، به شهر تویسرکان رسیدیم، برادرم «علی جمعه ترکاشوند» گفت: این جا بیمارستان می‌رویم و دستوری می‌گیریم بعد به سمت قم حرکت می‌کنیم، قبول نکردم به شهر ملایر و اراک و قم هم که رسیدیم پیشنهاد و اصرار بر این بود که مرا به بیمارستان ببرند و من قبول نکردم و گفتم: فقط جمکران.

قم که رسیدیم به منزل داماد خواهرم به نام حاج «احمد معارف‌وند» رفتیم و با ماشین او به طرف مسجد جمکران حرکت کردیم، از پل جمکران که سرازیر شدیم و چشم من به گنبد مسجد افتاد، بی‌اختیار دلم شکست و گریه‌ام گرفت و خطاب به حضرت در دلم می‌گفتم: آقا جان آمدم، شما مرا دعوت فرمودی و من هم اجابت کردم.

از ماشین که پیاده‌ام کردند برادر و داماد همشیره خواستند مرا سوار ویلچر کنند قبول نکردم، گفتم: زیر بغل‌هایم را بگیرید تا کشان کشان بیایم.

درب مسجد رسیدیم سید جلیل القدری را دیدم، دست او را بوسیده و ایشان هم دستی به سرم کشید و گفت: انشاءالله خوب می‌شوید، داخل مسجد کنار منبر سمت چپ مرا خواباندند و پتویی روی من انداختند، خوابم برد، در خواب سید بزرگواری آمد و مرا به اسم صدا زد و فرمود: آقای ترکاشوند این چراغ را از دست من بگیر، شما شفا یافتید. چراغ را گرفتم و از خواب بیدار شدم دیدم دست‌هایم سالم و به حالت عادی برگشته.

فصل سوم: شفا یافتگان امام زمان (عج) ۷۱

پرسیدند: پایت چطور است؟ پایم را حرکت دادم دیدم الحمدلله سالم شدم، و الآن سالم هستم و هیچ نگرانی ندارم.
این کرامت در شب پنجشنبه ساعت یک و نیم بعد از نصف شب رخ داد، همان وقت به منزل خواهرم در قم برگشتیم.^(۱)

شفای پسر بچه فلج

یکی از اعضای هیئت امنای مسجد مقدس جمکران، که بیش از بیست سال است که توفیق خدمت به این مسجد را دارد، چنین نقل می‌کند:
«دقیقاً خاطر نمیست که سال ۵۱ بود یا ۵۲ شب جمعه‌ای بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلوی ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم حاج ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دکه‌ی مخصوص جمع‌آوری هدایا بود نشسته بودم، نماز مغرب و عشا شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می‌شدند. ناگهان خانمی جلو آمد در حالی که دست دختر ۱۲ ساله‌اش را گرفته بود و پسر بچه‌ی ۹ ساله‌ای را هم در بغل داشت.

نگاهی کردم و گفتم: بفرمایید! امری داشتید؟

زن سلام کرد و بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: من نذر کرده‌ام که اگر امام زمان (ع) امشب بچه‌ام را شفا دهد؟ پنج هزار تومان بدهم. حالا اول می‌خواهم هزار تومان بدهم.

پرسیدم: آمدی که امتحان کنی؟

گفت: پس چه کنم؟

بلافاصله گفتم: نقدی معامله کن؛ با قاطعیت بگو این پنج هزار تومان را

می‌دهم و شفای بچه‌ام را می‌خواهم!

کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبوله و بعد پنج هزار تومان را داد؛ قبض را گرفت و رفت.

آخر شب بود و من قضیه را به کلی فراموش کرده بودم. خانمی را دیدم که دست پسر بچه و دخترش را گرفته بود و به طرف دکه می‌آمد. به نظرم رسید که قبلاً دختر بچه را دیده‌ام، ولی چیزی یادم نیامد. زن شروع به دعا کردن نمود و تکرار می‌کرد و می‌گفت: حاج آقا! خدا به شما طول عمر بدهد! خدا ان شاء الله به شما توفیق بدهد!

گفت: این بچه همان بچه‌ای است که وقتی اول شب خدمتتان آمدم بغلم بود. و بعد پاهای کودک را نشان داد. کاملاً خوب شده بود و آثاری از ضعف یا فلج در پسرک نبود.

زن سفارش کرد که: شما را به خدا کسی نفهمد. گفتم: خانم! این اتفاقات برای ما غیرمنتظره نیست.

تقریباً همیشه از این جور معجزه‌ها می‌بینم.

گفت: هفته‌ی دیگر انشاءالله با پدرش می‌آییم و گوسفندی هم می‌آوریم. هفته‌ی بعد که آمدند، گوسفندی را ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر نمودند. بچه را که دیدم، او را بغل کردم و بوسیدم.^(۱)

شما خوب شدید

یکی از خدمه‌های جمکران می‌گوید: یک روز قبل از عاشورای حسینی در مسجد جمکران در حال قدم زدن بودم. مسجد خلوت بود، ناگاه متوجه مردی

فصل سوم: شفا یافتگان امام زمان (عج) ۷۳

شدم که بسیار هیجان زده بود و به خدام مسجد که می‌رسید آنها را می‌بوسید و بغل می‌کرد. جلو رفتم ببینم جریان چیست؟ آن مرد مرا هم در آغوش کشید و بوسید و اشک می‌ریخت. از او جریان را پرسیدم، گفت: چند وقت قبل با اتومبیل تصادف کردم و فلج شدم. پاهایم از کار افتاد. هر شب متوسل به خدا و ائمه معصومین (ع) می‌شدم. امروز همراه خانواده‌ام به مسجد جمکران آمدم. از ظهر به بعد حال خوشی داشتم، به آقا متوسل شدم و از ایشان تقاضای شفای خود را می‌کردم، نیم ساعت قبل ناگاه دیدم مسجد نور عجیب و بوی خوشی دارد به اطراف نگاه کردم، دیدم مولا امیر المومنین و امام حسین و قمر بنی هاشم و امام زمان (عج) در مسجد حضور دارند، با دیدن آنها دست و پای خود را گم کردم، نمی‌دانستم چه کنم که ناگاه آقا امام زمان (ع) به طرف من نگاه کردند و لطف ایشان شامل حال من شد، به من فرمودند:

«شما خوب شدید، بروید به دیگران بگویید برای ظهورم دعا کنند که ظهور انشاء الله نزدیک است و باز فرمودند: امشب عزاداری خوب و مفصلی در این مکان برگزار می‌شود و ما نیز در این جا می‌باشیم.»^(۱)

اگر درمان درد خویش می‌خواهی بیا این جا

دوا این جا، شفا این جا، طیب دردها این جا

۱. مسجد جمکران، تجلیگاه صاحب الزمان (ع)، ص ۱۲۵، محرم ۱۴۱۴.

فصل چهارم

چگونگی ساخته شدن بنای مسجد امام حسن (ع)

ساخته شدن مسجد امام حسن مجتبی (ع) به دستور امام زمان (عج)

از حکایات عجیب و صدق که در زمان ما واقع شده این حکایت است: اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می آیند و اهالی قم اطلاع دارند، اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود در کنار راه قم - تهران سمت راست (جاده قدیم) جناب «حاج ید الله رجبیان» که از اخیار قم هستند مسجد مجلل و باشکوهی به نام مسجد «امام حسن مجتبی» (ع) بنا کرده است که هم اکنون دائر است و نماز جماعت در آن منعقد می گردد.

آقای احمد عسکری کرمانشاهی صاحب حکایت که از اخیار است و سالها است که در تهران متوطن است نقل کرده اند که: (۱)

۱. گفتمی است که در کتاب ملاقات با امام زمان (ع)، ص ۲۵، دانشمند محترم حضرت آیت الله سید حسن ابطحی اینچنین بیان می کنند: در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب ۱۳۹۸ مطابق هفتم تیر ماه ۱۳۵۷ این حکایت را، راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت جناب آقای «احمد عسکری

حدود هفده سال پیش روز پنج شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم که در زدند، رفتم بیرون دیدم سه نفر جوان که هر سه میکانیک بودند با ماشین آمده‌اند گفتند: تقاضا داریم امروز پنجشنبه است با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم، دعا کنیم، حاجت شرعی داریم.

این جانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن به آنها تعلیم می‌دادم، این سه نفر جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم سرم را پایین انداختم و گفتم: من چه کاره‌ام بیایم دعا کنم بالأخره اصرار کردند، من هم دیدم نباید آنها را رد کنم، موافقت کردم، سوار ماشین شدیم و به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده (نزدیک قم) ساختمان‌های فعلی نبود فقط دست چپ یک کاروانسرای خرابه بود، چند قدم بالاتر از همین جا که فعلاً «حاج آقا رجیبیان» مسجدی به نام مسجد «امام حسن مجتبی» (ع) بنا کرده است ماشین خاموش شد. رفقا که هر سه میکانیک بودند پیاده شدند سه نفری کاپوت ماشین را بالا زدند و مشغول تعمیر آن شدند، من از یک نفر آنها به نام «علی آقا» یک لیوان آب گرفتم که برای قضای حاجت و تطهیر بروم، وقتی داخل زمین‌های مسجد فعلی رفتم دیدم سیدی بسیار زیبا و سفیدرو، ابروهایش کشیده، دندان‌هایش سفید و خالی بر صورت مبارکش بود، با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه‌ی خراسانی‌ها ایستاده و با نیزه‌ای که به قدر هشت متر

→

کرمانشاهی، که از اخیار است و سال‌ها است در تهران متوطن است در منزل جناب آقای «رجیبیان» با حضور ایشان بعضی دیگر از محترمین شنیدم.

فصل چهارم: چگونگی ساخته شدن بنای مسجد امام حسن (ع) ۷۷

بلند است زمین را خط کشی می‌نماید. با خود گفتم: اول صبح آمده است این‌جا جلو جاّده دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند نیزه دستش گرفته است!

در دل با خود خطاب به او گفتم: عموزمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی! برو درست را بخوان، رفتم برای قضای حاجت نشستم، صدا زد: آقای «عسکری» آن‌جا ننشین این‌جا را که من خط کشیده‌ام مسجد است.

من متوجه نشدم که مرا از کجا می‌شناسد؛ مانند بچه‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت می‌کند گفتم: چشم و بلند شدم، فرمود: برو پشت آن بلندی. رفتم آن‌جا به خودم گفتم: سر سؤال را با او باز کنم بگویم آقا جان، سید، فرزند پیغمبر، برو درست را بخوان.

سه سؤال پیش خود طرح کردم.

۱. این مسجد را برای جن‌ها می‌سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم آمده‌ای بیرون زیر آفتاب نقشه می‌کشی درس نخوانده معمار شده‌ای؟

۲. هنوز مسجد نشده چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳. در این مسجد که می‌سازی جن نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسش‌ها را پیش خود طرح کردم آمدم، جلو سلام کردم، بار اول او ابتدا به من سلام کرد نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت، دست‌هایش سفید و نرم بود چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم چنان‌که در تهران هر وقت سیدی شلوغ می‌کرد می‌گفتم:

مگر امروز چهارشنبه است، هنوز عرض نکرده بودم تبسم کرد و فرمود: پنج‌شنبه است چهارشنبه نیست و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو، من متوجه نشدم قبل از این‌که سؤال کنم از ما فی الضمیر من خبر داد، گفتم: سید! فرزند پیغمبر درس را ول کرده‌ای اول صبح آمده‌ای کنار جاّده، نمی‌گویی در این زمان

تانک و توپ است، نیزه به درد نمی خورد دوست و دشمن می آیند رد می شوند
برو درست را بخوان!

خندید چشمش را انداخت به زمین فرمود: دارم نقشه مسجد را می کشم،
گفتم: برای جن یا ملائکه؟ فرمود: برای آدمیزاد این جا آباد می شود.
گفتم: بفرمایید ببینم این جا که می خواستم قضای حاجت کنم هنوز مسجد
نشده است؟

فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا (علیها سلام) در این جا بر زمین افتاده و
شهید شده است من مربع مستطیل خط کشیده ام این جا می شود محراب، این جا
که می بینی قطرات خون است که مؤمنین می ایستند.

این جا که می بینی مستراح می شود، این جا دشمنان خدا و رسول به خاک
افتاده اند، همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند فرمود: این جا
می شود حسینه و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی اختیار گریه کردم.
فرمود: پشت این جا می شود کتابخانه و تو کتاب هایش را می دهی؟

گفتم: پسر پیغمبر به سه شرط:

شرط اول این که من زنده باشم. فرمود: انشاء الله.

شرط دوم این است که این جا مسجد شود فرمود: بارک الله

شرط سوم این است که به قدر استطاعت ولو یک کتاب شده برای اجرای

امر تو پسر پیغمبر بیاورم؛ ولی خواهش می کنم برو و درست را بخوان آقا جان

این هوا را از سرت دور کن!

خندید دو مرتبه مرا به سینه ی خود گرفت.

گفتم: آخر نفرمودید این جا را چه کسی می سازد؟

فصل چهارم: چگونگی ساخته شدن بنای مسجد امام حسن (ع) ۶۷۳ تا ۷۹

فرمود: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. (۱)

گفتم: آقا جان من این قدر درس خوانده‌ام؛ یعنی دست خدا بالای همه‌ی دست‌هاست.

فرمود: آخر کار می‌بینی وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان. در مرتبه‌ی دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت بدهد. من آمدم رسیدم سر جاده دیدم ماشین راه افتاده است.

گفتم: چه شده بود؟

گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد. گفتند: با چه کسی حرف می‌زدی؟

گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید! من با او حرف می‌زدم.

گفتند: کدام سید؟ خودم برگشتم دیدم سید نیست، زمین مثل کف دست پستی و بلندی نداشت و از هیچ کس هم خبری نبود.

من یک تکانی خوردم، آمدم توی ماشین نشستم، دیگر با آنها حرف نزدم به حرم حضرت معصومه (علیها سلام) مشرف شدیم، نمی‌دانم چگونه نماز ظهر و عصر را خواندم.

بالاخره آمدم جمکران ناهار خوردیم، نماز خواندیم، گنج بودم، رفقا با من حرف می‌زدند من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر، من هم وسط ناله می‌کردم، گریه می‌کردم، نماز مسجد جمکران را

خواندم می‌خواستم بعد از نماز به سجده بروم، صلوات را بفرستم، دیدم آقای که بوی عطر می‌داد فرمود: آقای «عسکری» سلامُ علیکم و نشست پهلوی من. تُن صدایش همان تُن صدای سید صبحی بود به من نصیحتی فرمود، رفتم به سجده ذکر صلوات را گفتم، دلم پیش آن آقا بود، سرم به سجده، گفتم: سر بلند کنم، بپرسم شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می‌شناسید؟ وقتی سر بلند کردم دیدم آقا نیست.

به پیرمرد گفتم: این آقا که با من حرف می‌زد کجا رفت او را ندیدی؟
گفت: نه.

از جوان پرسیدم؛ او هم گفت: ندیدم.

یک دفعه مثل این که زمین لرزه شد، تکان خوردم، فهمیدم که حضرت مهدی (ع) بوده است.

حالم به هم خورد، رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند.
گفتند: چه شده.

خلاصه نماز را خواندیم و به سرعت به سوی تهران برگشتیم.

یکی از علمای تهران را در اولین فرصت ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم او خصوصیات را از من پرسید. گفت: خود حضرت بوده‌اند حالا صبر کن اگر آنجا مسجد شد درست است.

مدتی قبل روزی پدر یکی از دوستان، فوت کرده بود، به اتفاق رفقا که در مسجد آن روز با من بودند جنازه‌ی او را آوردیم قم، به همان محل که رسیدیم دیدم در آن زمین دو پایه بالا رفته است، خیلی بلند پرسیدم: این جا چه می‌سازند؟

گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی (ع) که پسران «حاج

فصل چهارم: چگونگی ساخته شدن بنای مسجد امام حسن (ع) ۸۱

حسین سوهانی» می سازند. وارد قم شدیم جنازه را بردیم «باغ بهشت» دفن کردیم، من ناراحت بودم، سر از پا نمی شناختم، به رفقا گفتم: تا شما می روید ناهار می خورید من الآن می آیم، تا کسی سوار شدم رفتم سوهان فروشی پسرهای «حاج حسین آقا» پیاده شدم، به پسر «حاج حسین آقا» گفتم: شما این جا مسجدی می سازید؟ گفت: نه، گفتم: این مسجد را کی می سازید؟
گفت: «حاج ید الله رجبیان».

تا گفتم: «ید الله» قلبم به تپش افتاد.

گفت: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت، نشستم خیس عرق شدم، با خود گفتم: «ید الله فوق ایدیهم» فهمیدم «حاج ید الله» است، ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی شناختم، برگشتم به تهران به آن عالم که قبلاً جریان را به او گفته بودم، این قصه را هم گفتم.

فرمود: برو سراغش درست است. من بعد از آن که چهار صد جلد کتاب خریداری کردم رفتم قم، آدرس محل کار (پشم بافی) «حاج ید الله» را معلوم کردم، رفتم کارخانه از نگهبان پرسیدم، گفت: حاجی رفت منزل.

گفتم: استدعا می کنم تلفن کنید، بگویید یک نفر از تهران آمده با شما کار دارد. او تلفن کرد. حاجی گوشی را برداشت. من سلام عرض کردم. گفتم: از تهران آمده ام چهار صد جلد کتاب وقف این مسجد کرده ام کجا بیاورم.

فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟

گفتم: آقا چهار صد جلد کتاب وقف کرده ام.

گفت: باید بگویید مال چیست؟

گفتم: پشت تلفن نمی شود.

گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتاب ها را به منزل بیاورید.

رفتم تهران، کتاب‌ها را بسته بندی کردم، روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان کتاب‌ها را آوردم قم منزل حاج آقا. ایشان گفت: من این طور قبول نمی‌کنم جریان را بگو. بالأخره جریان را گفتم و کتاب‌ها را تقدیم کردم و رفتم در مسجد و دو رکعت نماز حضرت را خواندم و گریه کردم. مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند «حاج ید الله» به من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد تو به عهدت وفا کردی. (۱)

گر مُیَسِّر نشود بوسه زدن پایش را

هر کجا پا بنهد بوسه زنی جایش را

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سال‌ها بوسه‌گه اهل نظر خواهد بود

فصل پنجم

سفارش‌های بزرگان

سفارش شیخ رجبعلی خیاط جهت تشرّف به محضر حضرت ولّی عصر (عج)

عارف ربانی حاج شیخ رجبعلی خیاط در برابر خواست‌های مکرّر یاران جهت تشرّف به محضر مقدّس حضرت ولّی عصر (عج) سفارش‌های خاصی فرموده است که از جمله می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

شبی یک‌صد بار آیه کریمه: «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»^(۱) در چهل شب قرائت شود.

یکی از کسانی که این سفارش را دریافت کرده و بر آن مداومت نموده است پس از چهل روز نزد شیخ می‌آید و می‌گوید موفق به زیارت حضرت نشده است. شیخ می‌فرماید:

هنگامی که در مسجد نماز می‌خواندید آقای سیدی به شما فرمود: «انگشتر

در دست چپ کراحت دارد».

و شما عرض کردی: «کُلُّ مَكْرُوهِ جَائِز» ایشان امام زمان (عج) بودند. (۱)

سفارش‌های حضرت آیت‌الله نمازی شاهرودی جهت تشرّف به محضر امام عصر (عج)

حضرت آیت‌الله نمازی شاهرودی پس از نقل تشرّفشان فرموده بود:

«من فهمیده‌ام که برای توفیق و رسیدن به خیرات و مبرّات و سعادت‌ها

چند چیز خیلی با اهمیت است:

اول: محبت اهل بیت (ع)، هر قدر می‌توانید محبت به خاندان عصمت و

طهارت، محمد و آل محمد، اولاد و ذراری آنها را در دلتان بیشتر کنید. هر

خدمتی که از دستتان برمی‌آید برای ذراری زهرا سلام الله علیها انجام دهید،

محبت به اهل بیت (ع) را در قلب خود ممارست و مداومت کنید.

دوم: قرآن خواندن، هر روز مقداری بخوانید، به هر اندازه که می‌توانید

قرآن بخوانید.

سوم: نماز جماعت را هرگز ترک نکنید، درباره‌ی امام جماعت تحقیق

کنید، هر جایی که نماز جماعت بر پا می‌شود و امام جماعت مورد اعتماد

است، شرکت کنید. نماز جماعت خیلی خیلی مفید است، چه خودتان امام

جماعت باشید و چه مأموم.

چهارم: نماز شب را ترک نکنید، از خدا بخواهید که به شما توفیق خواندن

نماز شب را عطا کند، نماز شب آثار عجیبی دارد. (۲)

ذکر توسل حاج شیخ محمد تقی بافقی برای تشرّف به محضر امام عصر (عج)

یکی از مشاهیر و علمای حوزه‌ی علمیه قم که اخلاصشان به ساحت مقدّس امام زمان (ع) فوق العاده است، این قضیه را نقل فرمودند، ولی ذکر کرده‌اند که تا زمانی که زنده هستند راضی نیستند که نامشان برده شود. در سال ۱۳۶۳ قمری در مشهد مقدّس به تحصیل اشتغال داشتم و با مرحوم حجة الاسلام والمسلمین «حاج سید مرتضی واعظ سبزواری» که از اتقیاء و ابرار مشهد بود، ارتباط داشتم.

ذکر توسلی را که از عالم مجاهد متقی آیت الله «حاج شیخ محمد تقی بافقی» که از متشرّفین زمان بود، به خاطر داشتم که می فرمودند: «هر کس این توسل را موفق شود، سعادت و فیض تشرّف بر او حاصل خواهد شد.»

حقیر در شب جمعه‌ای در حرم مطهر حضرت رضا (ع) به این توسل موفق شدم و در سحر، پیش روی مبارک مشغول خواندن زیارت جامع‌ی کبیره بودم، ناگهان دیدم حرم مطهر از وضع همیشگی پراز سرو صدا خارج و مثل این که احدی در حرم مطهر نیست! سکوت مطلق حاکم شد. در این هنگام دیدم بزرگواری با یک جهان وقار و متانت، از مسجد بالا سر آمده و از جلوی من گذشت و من لال شدم و از خواندن زیارت باز ماندم، تا از نظرم غایب و به سمت پایین پای مبارک رفتند.

پس، حرم به حال اوّل برگشت و جان و روان من که سلب شده بود به پیکرم برگشت. عقب آن بزرگوار دویدم و از خدّامی که در قسمت پایین ضریح شریف، مراقب بودند پرسیدم:

این آقا با این کیفیت کجا رفتند؟

گفتند: «ندیدیم و نفهمیدیم.» پس به جای خود برگشته و به خواندن جامعه‌ی کبیره ادامه دادم، ولی تمام فکرم به دنبال او بود...
و اما آن ذکر این است که ۱۲۰۰ مرتبه با طهارت و حضور قلب رو به قبله بگویی:

یا فارس الحجاز، ادرکنی

یا ابا صالح، ادرکنی

یا ابا القاسم المهدی، ادرکنی

یا صاحب الزمان ادرکنی، ادرکنی، ادرکنی

ولا تدع عنی فائی عاجز ذلیل. (۱)

این‌گونه نمی‌توان خدمت حضرت مهدی (عج) رسید

جناب آقای حاج غلامعلی فرجی (قصاب) از خادمان و دل‌سوختگان مخلص و حقیقی حضرت بقیةالله (ارواحنا فداه) تعریف کردند: روزی آقای حاج شیخ جعفر مجتهدی فرمودند: شخصی به نزد من آمده بود و می‌گفت: من امام زمان (ع) را با این خصوصیات و حالات زیارت کرده‌ام. به او گفتم: آقا جان شما بیست هزار تومان پول نقد در جیب خود دارید، چگونه ممکن است امام زمان (ع) را زیارت کرده باشید؟

آقای فرجی می‌گفتند: منظور آقای مجتهدی این بود که چطور ممکن است با وجود بیست هزار تومان، در حالی که اطرافیان انسان گرسنه و بی‌بضاعت هستند خدمت امام زمان (ع) رسید. (۲)

۱. شیفتگان حضرت مهدی (ع) ج ۲، ص ۱۸۶. ۲. لاله‌ای از ملکوت، ص ۲۳۹.

با تندی اخلاق زیارت حضرت مهدی (عج) ممکن نیست

آیت الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن الهی، برادر بزرگ‌تر مرحوم علامه طباطبایی که در عرفان و سیرو سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود، مکرر عرض می‌کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می‌رسید از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت بقیّة الله تعالی فرجه - شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه‌ی ملاقات بگیریید (چون می‌دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظمی می‌رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحت کنم، بچه‌ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شدم و با آنها تندی نموده و پرخاش کردم؛ ولی بعد، از حرکات خود پشیمان شدم از این‌که بچه‌ها را ناراحت کردم و وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقداری شیرینی و میوه خریدم و به منزل آوردم که شاید بدین وسیله دل بچه‌ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی‌گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده و با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم.

رفتم تبریز، وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این‌که علت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندید؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه‌ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبایی) فرستادم که به شما برسانند و در نامه یادآور شدم، وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم، آقا تأملی کرد و سپس با ناراحتی فرمودند: ایشان چگونه می‌خواهند این راه را طی

نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام داده و با آنها دعوا کردند با آن اخلاق و تندی چگونه می‌توان به این رتبه و مقام رسید. آری در این راه، ناهمواری‌ها، دست اندازها، پیچ‌وخم‌ها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هشیارانه مواظب و مراقب خود باشد و تمام اعضا و جوارح خود را همیشه کنترل نماید.^(۱)

به خدا قسم آی مردم دعاهایتان اثر دارد!

واعظ شهیر، مرحوم کافی (قدس) نقل کرده‌اند:

یک نفر از رفقا از یزد نامه‌ای به من نوشته، آدم دینی خوبی است، از عاشقان امام زمان (ع) است، از رفقای من است، در نامه چیزی نوشته که مرا چند روز است منقلب کرده، گرچه این پیغام به خیلی از علما رسیده، به مرحوم مجلسی (قدس) گفته، به شیخ مرتضی انصاری (قدس) گفته، به مرحوم شیخ عبدالکریم حائری (قدس) گفته، به مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (قدس) گفته، به بعضی از اوتاد دیگر گفته.

این بنده خدا نوشته: من چهل شب چهارشنبه از یزد می‌آمدم مسجد جمکران، توکل و حاجتی داشتم، نوشته شب چهارشنبه‌ی چهلمی دو هفته‌ی قبل بود، در مسجد جمکران خسته بودم، گفتم: ساعتی اول شب بخوابم، سحر بلند شوم برنامه‌ام را انجام بدهم. صحن حیاط هوا گرم بود، خوابیده بودم یک وقت دیدم از در مسجد جمکران تعدادی از طلبه‌ها ریختند تو، گفتم: چه خبر است؟ گفتند: آقا آمده. من خوشحال دویدم رفتم جلو، آقا را دیدم، اما نتوانستم جلو بروم، گفتم: آقا آمده‌اند که آمده باشند، خودشان فرمودند: برو به

۱. مردان علم در میدان عمل، ج ۴ ص ۳۷۷ - فرایدرگر توحید، ص ۱۴۱.

مردم بگو دعا کنند خدا فرجم را نزدیک کند.

به خدا قسم آی مردم دعاها تان اثر دارد. ناله ها تان اثر دارد، خود آقا به مرحوم مجلسی فرموده: مجلسی به شیعه ها بگو برایم دعا کنند، هی پیغام می دهد، به خدا دلش خون است، آقا مصلحت در این است که فعلاً پسر فاطمه (ع) در پس پرده غیب باشد، تا کی؟ نمی دانم.

حالا می خواهم دعا کنم، الهی! به پهلوی شکسته ی زهرا، خدایا! به صورت سیلی خورده ی زهرا (ع)، الهی! به جگر پاره پاره ی امام حسن (ع)، الهی! به سر بریده ی امام حسین (ع) قسمت می دهم که دیگر فرجش را نزدیک کن. (۱)

عزیزا کاسه ی چشم سرایت

میان هر دو چشمم جای پایت

از آن ترسم که غافل پا گذاری

نشیند خار مژگانم بی پایت

فصل ششم

متفرقات

سفارش دعایی مجرب از حضرت حجت(ع)

ابوالحسین بن ابی‌البغل کاتب نقل می‌کند:

از طرف «ابی‌منصور ابن صالحان» کاری را به عهده گرفتم؛ ولی اتفاقی افتاد که باعث شد خودم را از او پنهان کنم، او هم در جست‌وجوی من برآمد. مدتی پنهان و هراسان بودم، آن‌گاه قصد کردم به «مقابر قریش» یعنی مرقد منور حضرت کاظم(ع) بروم و شب جمعه را آن‌جا بمانم و دعا و مسئلت کنم تا خدای تعالی به برکت آن حضرت فرجی در کار من بنماید.

آن شب باد و باران بود. از «ابوجعفر قیم» خواهش کردم درهای حرم مطهر را ببندد و سعی کند آن‌جا خالی باشد تا من در حرم خلوت کنم و بتوانم آنچه را می‌خواهم انجام دهم.

ابوجعفر همین کار را کرد و درها را بست. نصف شب شد و به قدری باد و باران آمد که تردد زوار را از آن مکان مقدس قطع نمود. من هم در آن‌جا ماندم و دعا و زیارت می‌کردم و نماز می‌خواندم، ناگاه صدای پایی از سمت ضریح

مولایم حضرت موسی بن جعفر (ع) شنیدم و مردی را دیدم که زیارت می‌کند، او در زیارت خود بر حضرت آدم و انبیاء اولوالعزم (ع) و بعد بر یک یک ائمه سلام کرد تا به صاحب الزمان (ع) رسید؛ ولی ایشان را ذکر نکرد.

از این عمل تعجب کردم و گفتم: شاید حضرتش را فراموش کرده یا ایشان را نمی‌شناسد یا این یک مذهبی است که خودش برای خودش دارد.

وقتی از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز خواند و رو به طرف مرقد حضرت امام جواد (ع) کرد و حضرتش را مثل امام کاظم (ع) زیارت نمود و دو رکعت نماز خواند.

من ترسان بودم و او را نمی‌شناختم، دیدم شخصی است که سن جوانی را تمام کرده و در زمره‌ی افراد کامل محسوب می‌شود، پیراهن سفیدی به تن و عمامه‌ای با تحت الحنک بر سر دارد و ردایی بر کتف انداخته بود.

در این هنگام فرمود: «ای ابوالحسین بن ابی‌البغل، چرا دعای فرج را نمی‌خوانی؟»

گفتم: مولای من، دعای فرج کدام است؟

فرمود: «دو رکعت نماز می‌خوانی و می‌گویی:

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَسَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ،
وَلَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ وَالسَّرِيرَةَ، يَا عَظِيمَ الْمَنْ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ،
يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ
بِالرَّحْمَةِ، يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى، وَيَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى، يَا عَوْنَ
كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدَأَ بِالنُّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبَّاهُ
دَهْ مَرْتَبَهُ يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ دَهْ مَرْتَبَهُ اسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ،
وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ
كَرْبِي، وَنَفْسَتَ هَمِّي، وَفَرَّجْتَ غَمِّي، وَأَصْلَحْتَ حَالِي.

بعد از این دعا هرچه می‌خواهی بطلب. آن گاه طرف راست صورت خود را بر زمین گذاشته و صد مرتبه در سجده می‌گویی:

یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ، یا عَلِيُّ یا مُحَمَّد، اِکْفِیَانِی فَاِنَّکُمْ کَافِیَانِی،
وَ اَنْصُرَانِی فَاِنَّکُمْ نَاصِرَانِی.

بعد طرف چپ صورت را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو: «اَدْرِکْنِی» و آن قدر می‌گویی «الْفَوْثُ، الْفَوْثُ، الْفَوْثُ» تا نفست تمام شود، بعد هم سرت را از سجده بردارد؛ به راستی که خدای تعالی به کرم خود حاجت تو را ان شاء الله برمی‌آورد.»

ابن ابی‌البغل می‌گوید: وقتی مشغول نماز و دعا شدم او بیرون رفت. هنگامی که نمازم تمام شد نزد ابوجعفر رفتم تا از او راجع به این مرد سؤال کنم که چطور داخل شده است؛ اما با کمال تعجب دیدم درها به حال خود بسته و قفل است! با خود گفتم: شاید دری این جا باشد که من نمی‌دانم و خود را به ابوجعفر قیم رساندم، او هم از اتاق «زیت» (اتاقی که محلّ روغن چراغ حرم بود) به طرف من آمد.

جریان آن مرد و کیفیت داخل شدنش را پرسیدم، گفت: درها همان طوری که می‌بینی قفل است و من آنها را باز نکرده‌ام.
قضیه را خبر دادم، در این جا ابوجعفر گفت: این آقا، مولای ما حضرت صاحب الزمان (ع) است و من مکرّر حضرتش را در مثل چنین شبی که حرم خالی از مردم است مشاهده نموده‌ام.

با این کلام ابوجعفر، به خاطر آنچه از دستم رفته بود تأسف خوردم. نزدیک طلوع فجر از حرم مطهر خارج شدم و به «کَرْنِخ» (محلّی که پنهان بودم) رفتم. هنوز آفتاب بالا نیامده بود که اطرافیان «ابن صالحان» جویای ملاقات من شدند و راجع به من از دوستانم سؤال می‌کردند.

آنها با خود امان نامه‌ای از وزیر آورده بودند. من هم همراه شخص امینی از دوستان، نزد او حاضر شدم.

«ابن صالحان از جای خود برخاست و مرا در آغوش گرفت، طوری که تا آن وقت از او چنین کاری را ندیده بودم بعد گفت: کار تو به جایی رسیده که از من نزد حضرت صاحب الزمان (ع) شکایت می‌کنی؟»

گفتم: دعایی می‌کردم و سؤالی از آن جناب داشتم و این جمله را به این خاطر گفتم که از گفته‌ی خود صرف نظر کند ولی او گفت: دیشب (شب جمعه) مولایم حضرت صاحب الزمان (ع) را در خواب دیدم آن حضرت طوری با من درشتی کردند که ترسیدم و دستور دادند هر کار نیک و خوبی را نسبت به تو انجام دهم.

ابوالحسین بن ابی‌البغل می‌گوید: گفتم: لا اله الا الله، گواهی می‌دهم ایشان حقند: شب گذشته مولایم را در بیداری زیارت کردم، ایشان به من فرمودند: «فلان کار را بکن».

و شرح آنچه را در حرم مطهر دیده بودم برایش گفتم. او تعجب کرد و بعد از آن نسبت به من کارهای بزرگ و خوبی‌هایی انجام داد و به برکت مولایمان حضرت ولی عصر (ع) به مقاصدی که گمانش را هم از او نداشتم رسیدم.^(۱)

به شیعیان و دوستان ما بگویید که

حضرت آیت‌الله حاج میرزا احمد سیبویه ساکن تهران به نقل از آقا شیخ حسین سامرایی که از اتقیاء اهل منبر در عراق بودند، فرمودند:

۱. العقبی الجسان فی احوال مولانا صاحب الزمان ج ۲، ص ۱۷۳، س ۳۰ - برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۳۳۴، تشرّف ۱۷۹.

در ایامی که در سامرا، مشرف بودم، روز جمعه‌ای طرف عصر در سرداب مقدس رفتم، دیدم غیر از من کسی نیست و من حال و توجهی پیدا کرده و متوجه حضرت صاحب الامر (صلوات الله علیه) شدم. در آن حال، صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود:

«به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را قسم دهند به حق عمه‌ام حضرت زینب(ع) که فرج مرا نزدیک گرداند». (۱)

حضرت، خود پیغام دادند

در کتاب آیت بصیرت این چنین می‌خوانیم: سال‌های بسیاری در قنوت سرور عزیزمان حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی(ره) آیات نورانی قرآن کریم و دعاهای مرسوم را می‌شنیدیم تا این‌که ناگهان متوجه شدیم، نوع کلمات و عبارات آیه تغییر یافته است. وقتی دستان خود را در مقابل صورت می‌گرفتند، برای حضرت مهدی(ع) دعا می‌کردند: «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه...» روزی که در محضر آقا بودیم و فرصت مناسبی فراهم بود که از تغییر رویه ایشان در این باره پرسیدیم، معظم‌له به یک جمله بسنده کردند:

«حضرت پیغام دادند در قنوت به من دعا کنید» (۲)

۱. شیفتگان حضرت مهدی(ع)، ج ۱، ص ۲۵۱. ۲. آیت بصیرت، ص ۱۰۷.

داستان یک تشرّف

یکی از دانشمندان، مشتاق زیارت حضرت ولّیّ عصر بود و از عدم توفیق رنج می‌برد؛ مدت‌ها ریاضت کشید و چهل شب چهارشنبه‌ها به طور مرتب به مسجد سهله رفت، لیکن اثری از مقصود نیافت، سپس به علم‌جعفر^(۱) و اسرار حروف و اعداد متوسّل شد و چله‌ها به ریاضت نشست، اما فایده‌ای نداشت. البته از آن‌جا که شب‌ها بیدار بود و در سحرها ناله‌ها داشت صفا و نورانی‌تی پیدا کرده، گاهی نوری نمایان می‌شد لطف و بارقه‌ی عنایت پروردگار؛ بدرقه‌ی راه وی می‌گشت و گاهی حالت خلسه و جذب به او دست می‌داد و حقایقی می‌دید و دقایقی می‌شنید، در یکی از این حالات به او گفتند: «به خدمت امام زمان شرفیات نمی‌شوی، مگر آن‌که به فلان شهر سفر کنی، با این‌که برایش سفر مشکل بود، به راه افتاد و پس از چند روز بدان شهر رسید و در آن‌جا نیز به ریاضت مشغول شد و چله گرفت، روز سی و هفتم، یا سی و هشتم به او گفتند: حضرت ولّیّ عصر آقا امام زمان(ع) همین الآن در بازار آهنگران در دکان پیر مردی قفل ساز نشسته است، برخیزد و شرفیات شو، پس آن شخص با سرعت خود را آماده ساخت و حرکت کرد تا به دکان پیرمرد رسید، آن‌گاه چشمش به دیدار حضرت ولّیّ عصر منور شد که آن‌جا نشسته‌اند و به آن پیرمرد سخنان محبت‌آمیز می‌فرمایند، وی می‌گوید: چون سلام کردم حضرت جواب داد و مرا به سکوت امر کرده و فرمودند: اکنون تماشا کن، در این حال پیرزنی ناتوان و قد خمیده را دیدم که عصازنان آمد و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: اگر ممکن است برای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی از من خریداری کن؛ زیرا من

۱. علم‌جعفر: علمی است که صاحبان آن مدعی هستند به وسیله آن می‌توان به حوادث آینده آگاهی پیدا کرد و به آن علم، علم حروف هم می‌گویند.

به سه شاهی پول احتیاج دارم، پیرمرد قفل را نگاه کرد و آن را بدون عیب و نقص یافت، به همین دلیل گفت: این قفل هشت شاهی ارزش دارد، اگر پول کلید را بدهی که بیش از دو شاهی نیست، من کلید این قفل را می‌سازم، آن وقت این قفل با کلیدش ده شاهی می‌ارزد.

پیرزن گفت: نه من نیازی به قفل ندارم، بلکه به پول آن نیازمندم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید، من به شما دعا می‌کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم تو مسلمانی، من هم ادعای مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را پایمال کنم، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم سود ببرم، به هفت شاهی خریداری می‌کنم، اگر می‌خواهی بفروشی، من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن هشت شاهی است و من چون کاسب هستم و باید سود ببرم، یک شاهی ارزان می‌خرم.

پیرزن گفت: من خودم می‌گویم هیچ‌کس به این مبلغ راضی نشد و التماس کردم که سه شاهی بخرند اما نخریدند، در این هنگام پیرمرد هفت شاهی پول درآورد و به آن زن داد و قفل را خرید، چون پیرزن بازگشت، آن حضرت به من فرمودند: آقای عزیز دیدی! این طور باشید تا ما به سراغ شماها بیاییم، چله نشینی و به سفر دور رفتن نیازی نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، بلکه با عمل صالح نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم، من از تمام این شهر، این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام؛ زیرا این مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد، در واقع این پیرزن از اول بازار عرض حاجت کرد و چون او را نیازمند دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ‌کس قفل او را حتی سه شاهی هم خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، پس هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آن‌که من به سراغ او می‌آیم و از او

دلجویی می‌کنم.»^(۱)

دعا برای فرج مانند نماز یومیه واجب است

آقا میرزا محمد باقر اصفهانی می‌گوید: شبی از شب‌ها در خواب یا بین خواب و بیداری بودم که مولایم امام حسن مجتبی (ع) را دیدم که خطاب به من نزدیک این مضمون را فرمودند:

بر منبرها به مردم بگویید و به آنها امر کنید که توبه کنند و برای تعجیل ظهور حضرت حجّت (ع) دعا نمایند و این دعا مثل نماز میت نیست که واجب کفایی باشد و با انجام دادن آن از سوی بعضی از مکلفین از سایرین ساقط شود؛ بلکه مانند نمازهای یومیه است که بر تمام مکلفین واجب است آن را انجام دهند.^(۲)

حل مشکلات با نماز امام زمان (عج)

در کتاب لاله‌ای از ملکوت که سیری در زندگی عارف بالله و عاشق دل سوخته اهل بیت (ع) آقای «حاج شیخ جعفر مجتهدی» است، از زبان جناب آقای حاج علی فتحعلی چنین می‌خوانیم:

زمانی به جهت مشاغل کسبی مجبور به مسافرت به کشورهای آلمان، فرانسه، انگلیس و سوریه شدم و برای این‌که از غذاهای آنجا مصرف نکنم مقداری کنسرو با خودم برداشتم، در این موقع خدمت آقای مجتهدی رسیده و به ایشان عرض کردم، اجازه می‌دهید به این کشورها مسافرت کنم؟

۲. ملاقات با امام عصر (ع)، ص ۸۷.

۱. سرمایه‌ی سخن، ج ۱، ص ۶۱۱.

فرمودند: بله آقا جان، اگر شما نروید پس چه کسی برود.
سپس به ایشان عرض کردم، در این مسافرت چه کنم که در مانده نشوم و در
امان باشم؟

فرمودند: به هر کشوری که رسیدید، هر روز دو رکعت نماز توسل به
حضرت ولی عصر (عج) بخوانید.

وقتی به آلمان، فرانسه و انگلستان رفتم، هر روز نماز توسل را می خواندم و
کارهایم خیلی سریع انجام می گرفت، تا این که به سوریه آمدم و با خود گفتم:
این جا کشور سوریه است و مسلمان هستند و احتیاجی به نماز توسل نیست،
هنگامی که می خواستم از سوریه به ایران بیایم، به فرودگاه رفتم، گفتند: تا یک
ماه تمام پروازهای ایران مسدود می باشد، وقتی به هتل برگشتم بسیار ناراحت
بودم که ناگهان ملهم شدم نماز توسل به حضرت را بخوانم.

فوراً برخاستم و دو رکعت نماز توسل به حضرت را خواندم و مجدداً به
فرودگاه رفتم، همین که به فرودگاه رسیدم گفتند: یک پرواز ویژه برای ایران
گذاشته شده است و من متوجه شدم که این به برکت نماز توسل به حضرت بوده
است. (۱)

سفارش حضرت آیت الله بهجت

حضرت آیت الله بهجت در پاسخ به این سؤال که: چه کنیم تا در انجام
فرمان های الهی مخصوصاً نماز، با خشوع باشیم؟ فرموده اند:
در اول نماز، توسل حقیقی به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - کنید که
عمل را با تمامیت مطلقه انجام بدهید. (۲)

عشق و علاقه نسبت به حضرت

مرحوم سید عبدالکریم کفاش، هفته‌ای یک مرتبه به محضر آن حضرت مشرف می‌شد. او در ری در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) می‌زیست. در یکی از تشریفاتش حضرت از او می‌پرسند: سید عبدالکریم اگر ما را نبینی چه خواهد شد؟!

پاسخ می‌دهد: آقا حتماً می‌میرم.

حضرت در پاسخ فرمودند: اگر چنین نبودی ما را نمی‌دیدیم. (۱)

خوش آن روزی که صوت دلربایت

به گوش جان رسد هر دم صدایت

ز هر سویاورانت با دل شاد

بیایند و نمایند جان فدایت

عاشق سوخته

پرده بردار ز رخ چهره گشا، ناز بس است
عاشق سوخته را دیدن رویت هوس است
دست از دامنیت ای دوست نخواهم برداشت
تا من دلشده را یک رمق و یک نفس است
همه خوبان برزیبایت ای مایه حُسن
فی المثل در بر دریای خروشان چو خس است
مرغ پر سوخته را نیست نصیبی زبهار
عرصه جولانگه زاغ است و نوای مگس است
داد خواهم غم دل را به کجا عرضه کنم
که چو من دادستان است و چو فریادرس است
این همه غلغل و غوغا که در آفاق بود
سوی دلدار روان و همه بانگ جرس است.^(۱)

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور
این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
دور گردون گردو روزی بر مُراد ما نرفت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه‌یی از سرّ غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان غم مخور
ایدل ارسیل فنا بُنیاد هستی برگند
چون تُرا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
حال ما در فرقتِ جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدای حال گردان غم مخور
حافظا در گنج فقر و خلوتِ شبهای تار
تا بُود وِردت دُعا و درس قرآن غم مخور

☑ از همین مرکز پخش منتشر شده

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ✓ روابط نامشروع دختران و پسران | ✓ جوان و موسیقی |
| ✓ نیازها و احکام دختران و پسران | ✓ مسجد جمکران میعادگاه دیدار |
| ✓ نیازها و حجاب دختران و زنان | ✓ دعای گنج العرش |
| ✓ نیازها و روابط عروس و داماد | ✓ دعای معراج |
| ✓ نیازها و تناسل زن و مرد | ✓ زیارت عاشورا |
| ✓ نیازها و روابط جنسی و زناشویی | ✓ هدیه احمدیه |
| ✓ نیازها و روابط مادران و جنین | ✓ دعای کمیل |
| ✓ نیازها و روابط مادران و زایمان | ✓ دعای توسل |
| ✓ نیازها و روابط زن و شوهر | ✓ دعای ندبه |
| ✓ نیازها و روابط والدین و فرزندان | ✓ دعای توسل و زیارت عاشورا |
| ✓ نیازها و روابط زن و مرد | ✓ دعای کمیل و توسل |
| ✓ نیازها و روابط انسان با دعا | ✓ دعای توسل و ندبه |
| ✓ نیازها و روابط مردم یا پیغمبران | ✓ ختم سوره انعام |
| ✓ زیارت ناحیه مقدسه و عاشورا | ✓ ارتباط با خدا |
| ✓ عم جزء | ✓ زیارت ناحیه مقدسه |

علاقتمندان به تهیه کتاب‌های فوق می‌توانند با مراجعه به کتابفروشی‌های معتبر یا با واریز مبلغ هر کتاب به شماره حساب‌های (۰۱۰۱۳۶۹۷۰۰۳) بنام محسن ماجراجو و (۰۱۰۱۵۶۱۰۰۱۰۰۶) بنام محمدجواد بستانی‌راد نزد حساب سیبا بانک ملی در سراسر کشور و ارسال اصل حواله به آدرس: «قم - صندوق پستی ۳۷۱۵۷۵۲۵۵۳» مرکز پخش محمدالمهدی، کتاب‌های موردنظر خود را دریافت نمایند. (هزینه پست کتاب‌ها بر عهده مرکز پخش می‌باشد) تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۲۶۲۸۹

این موسسه با تخفیف ویژه آمادگی همکاری با ارگان‌های ذیل را دارد:
نهادهای انقلاب اسلامی، حوزه‌های علمیه، مراکز فرهنگی و دانشگاهی، نظامی و انتظامی، وزارتخانه‌ها، ادارات و موسسات دولتی، انجمن‌های اسلامی، کتابفروشی‌ها، مساجد مدارس و...